



- بیانیه نشریه دانشجویی بذر به مناسبت ۲۲ بهمن ... ۲
- فراخوان نشریه دانشجویی بذر
- "به حمایت از خانواده های جانبختگان و زندانیان سیاسی" ... ۴
- اعلامیه هفتم جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰ ... ۴
- به یاد هاوارد زین ... ۶
- انقلاب ۵۷، خیزش ۸۸ و زنان ایران ... ۷
- معرفی فیلم پرشس (Precious) ... ۸
- دانشگاه و بیداری سیاسی ... ۹
- مذهب در زندگی ... ۱۰
- معرفی گروه موسیقی "مقاومت The Resistance" ... ۱۲
- دولت و جامعه ... ۱۳

بیانیه نشریه دانشجویی بذر به مناسبت ۲۲ بهمن

سی و یک سال از زمان مصادره ی انقلاب مردم ایران توسط آخوندها سپری شده است. از همین رو ۲۲ بهمن در حافظه تاریخی ایرانیان در عین اینکه یادآور یک پیروزی بزرگ مردم در بزیر کشاندن سلطنت بوده، روز از کف رفتن دستاوردهای شان نیز هست. تا قبل از خرداد ۸۸ و جنبش اخیر مردم، با دو نوع جریان فکری کاملاً متضاد مواجه بوده ایم؛ گروهی نه تنها مبارزات بسیار ارزشمند مردم در سالهای پیش از انقلاب را فراموش کرده بلکه واقعیت مصادره دستاوردهای آن مبارزات فراموش نشدنی بدست ارتجاع اسلامی را انکار کرده و یا از یاد برده بودند و همواره انقلابیون واقعی را به خاطر آن اقدامات محکوم می کردند.

دومین گروه، آن دسته از انقلابیون بودند که در سالهای پس از انقلاب ۵۷ به مبارزه ای پیگیر در مقابل ارتجاع حاکم دست زده و اگر از قتلگاه های سالهای ۶۰ رژیم جان سالم به در برده باشند، در طول این سالها با فراز و نشیب های بسیار از مبارزات انقلابی خود دست نکشیدند و در جهت افزایش آگاهی عمومی و افشای ظلم و ستم موجود کوشیده اند.

پس از سی و یک سال جنایات فراوان رژیم علیه مردم و سالها ظلم و بیداد و ستم علیه افشار گوناگون جامعه، سر انجام در خرداد ۸۸، انتخابات بهانه ای برای فوران خشم مردم گردید و آتش پنهان شده زیر خاکستر فوران نمود و اکثر ستمدیدگان را برای ابراز خشم و نفرت به خیابان کشانید. اینبار هر دو گروه دوشادوش یکدیگر برای ابراز خشم خود حضور داشتند. حضور آنان در خیابان این امکان را فراهم کرد تا چهره فریبکار و جنایتکار جمهوری اسلامی برای اکثریت مردم ایران و جهانیان آشکار گردد.

پس از سی و یک سال، امروز شاهد ضدیت عمیق مردم با جمهوری اسلامی، شاهد "شعارهای مرگ بر خامنه ای و مرگ بر جمهوری اسلامی" بر در و دیوارها، شاهد هزاران زندانی سیاسی پس از حرکت های اخیر و شاهد جانباختگان فراوان در حرکت های اعتراضی و زندان های مخفی این رژیم جنایتکار هستیم. از سوی دیگر شاهد شکل گیری حرکت های رادیکال مردم در روزهایی چون ۱۳ آبان، ۱۶ آذر و بویژه روز عاشورا بودیم که بر خلاف اهداف رژیم و اصلاح طلبان در آن روز پیش رفت و جریانی متضاد با کلیت جمهوری اسلامی شکل داد.

از همین رو امسال با وجود این ضدیت عمیق، ۲۲ بهمن برای مردم آخرین روز از دهه فجر آخوندها نیست، آغازی دوباره است: برای شورش، فریاد علیه ظلم و از ریشه برکندن اساس ستم و استبداد و استثمار. از اینرو امسال حضور گسترده مردم بسیار ضروری است، ما دانشجویان و جوانان انقلابی با تمام نیرو و خشم خود به خیابان می آییم و روز ۲۲ بهمن را از دزدانی که سی و یک سال پیش دسترنج مادران و پدرانمان را به غارت بردند باز پس می گیریم و با استفاده از این روز و سایر روزهای مبارزه در تلاش خواهیم بود تا خیزش را ادامه داده و رهایی جامعه را محقق نماییم.

برای کسب پیروزی واقعی بایستی نقاط قوت گذشتگان را سرمشق راهمان قرار دهیم و نقاط ضعف را نقد و اصلاح کنیم. باید خود را به علم انقلاب مسلح نماییم و با اتکا به دانش انقلابی مبارزه کنیم.

جمهوری اسلامی به دنبال مصادره انقلاب همواره تلاش داشته به تحریف تاریخ پرداخته و ۲۲ بهمن را به نام خود ثبت نماید. در



همین راستا با وجود آنکه نیروهای چپ نقش مهمی در انقلاب ۵۷ ایفا کرده بودند نام آنان را از تمامی برنامه ها و رسانه هایش حذف کرده و نیروهای مذهبی و آخوند ها را نیروی اصلی آن انقلاب نشان می دهد و در نهایت آن روز انقلابی تحت عنوان یوم الله به عنوان روزی مذهبی از هویت اصلی اش تهی کرده است. در اقدامی مشابه اهداف مبارزات پس از بهمن ۵۷ و تجارب انقلابی کسب شده در سالهای ۶۰ - ۵۷ را وارونه جلوه

می دهد. در تاریخ فرمایشی آنان خبری از مقاومت کارگران و زحمتکشان شهر روستا در مقابله با ارتجاع اسلامی نیست؛ اشاره ای به ۵ روز مقاومت شجاعانه زنان در هشت مارس ۵۷ در مقابل فرمان حجاب اجباری نیست؛ صحبتی از مقاومت رزمنده مردم ترکمن صحرا، عربهای خوزستان و ده سال مقاومت مسلحانه مردم کردستان و قیام کمونیستها در سال ۶۰ در آمل نیست. بی جهت نیست که با ابزارهای گوناگون؛ روزنامه، سخنرانی و برنامه های ساختگی تلویزیونی تلاش دارند این حقایق را وارونه جلوه دهند. وحشت فراوان سران جمهوری اسلامی تکرار دوباره آن حرکت ها و در خطر قرار گرفتن اساس نظام است.

۲۲ بهمن فرصت مناسبی است برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی و حرکت در جهت تغییر اساسی جامعه در جهت منافع عمومی مردم. اکنون وظیفه ماست که از تجربه انقلاب ۵۷ در حرکت پیش رو استفاده نماییم. یکی از شباهت های مهم جنبش اخیر و سالهای منتهی به انقلاب ۵۷، حضور تمامی افشار و گروه ها در صف مبارزه است که به نوعی نقطه قوتی برای هر دو حرکت محسوب می شود اما از سوی دیگر عدم حضور رهبری رادیکال، انقلابی و مترقی است که بتواند این جنبش و حرکت انقلابی را در جهت رهایی حقیقی ستمدیدگان و در جهت منافع اکثریت مردم سوق دهد. در هر دو نمونه مشابه این نقطه ضعف بسیار مهمی محسوب می گردد.

همین نقطه ضعف بود که منجر شد خمینی بتواند با کمک امپریالیستها برای مصادره انقلاب به ضرر منافع عمومی مردم و به نفع صاحبان ثروت و قدرت، به ظاهر رهبر انقلاب گردد. بدین سان انقلابی که با هدف برچیدن هر گونه ظلم و ستم، استبداد و استثمار شکل گرفته بود به جانشینی شکلی از ارتجاع توسط شکلی دیگر از آن انجامید.

بنابراین، مهمترین مسئله ای که در خیزش جاری بایستی مورد توجه همگان و علی الخصوص جوانان رادیکال و انقلابی قرار گیرد، از میان بردن این نقطه ضعف است چرا که در صورت عدم توجه به این نقیصه، بار دیگر شاهد مصادره مبارزات مردم توسط نیروی ارتجاعی دیگری خواهیم بود. در این راستا بایستی در جهت متشکل شدن و تشکیل نهادهای انقلابی به منظور برنامه ریزی دقیق برای پیشبرد اهداف و خواسته های انقلابی مردم و جلوگیری از ادامه تلاش های رژیم در جهت سرکوب جنبش تلاش نماییم. نکته قابل توجهی که وجود دارد این است که برای جلوگیری از انحراف از اهداف انقلابی، بایستی به ماهیت خواسته ها و شعارهای موجود توجه بسیار نماییم تا بار دیگر افرادی چون

دیگر پستی و حقارت برای تأمین نیازهای اولیه زندگی مان را تحمل نمی کنیم. غارت ثروت‌های کشور و استثمار مردم کارکن توسط باندهای قلدر سپاهی و مذهبی را تحمل نمی کنیم!

آموزش و کتابهای مدرسه ای و دانشگاهی بی محتوا، مذهبی و خرافی، ضد زن، تسلیم طلبانه و هرزه پرور را به زباله دانی می افکنیم! بساط خرافات و دروغ از مراکز آموزش علم باید برچیده شوند!

استفاده از فاشیسم مذهبی و شوونیسم علیه ملل تحت ستم، اقلیتهای زبانی، اقلیتهای مذهبی، دگرباشان جنسی و ... را نمی خواهیم.

ما به خیابان می آییم و فریاد می زنیم:

تمام زندانیان سیاسی- عقیدتی باید سریعاً آزاد شوند.

آمرین و عاملین جنایتهای دوران حاکمیت این رژیم و قاتلین مردم در ماههای گذشته باید معرفی و در دادگاههای عادلانه با نظارت مردمی محاکمه شوند.

اسامی ربه شده شدگان و جانباختگانی که در گورهای دسته جمعی یا انفرادی بی نام و نشان طی سی و یک سال اخیر مدفون شده اند باید مشخص و محل دفن آنها، دلیل جانباختن آنها، عقیده و باورشان و .. برای مردم روشن گردد.

ایجاد تشکل مستقل کارگری، دانشجویی، معلمان و انجمن های مردمی برای تمامی اقشار باید آزاد باشد و حق اعتصاب و اعتراض باید برسمیت شناخته شود.

برابری کامل حقوقی و اجتماعی زن و مرد باید میسر گردد و تمامی نهادها و قوانینی که مانع این برابری می شوند باید برچیده شوند.

برآوردن این خواسته ها هیچگاه با وجود این رژیم میسر نخواهد شد. تنها راه بدست آوردن آنها، درهم شکستن ساختارهای این نظم کهنه است. تحقق این خواستها تنها در گروه اتحاد و مبارزه خودمان است. برای اینکار نیاز داریم که همدیگر را پیدا کنیم. باید ساختار شکنان همدیگر را بیابند و متحد شوند و سازمان یابند. باید بدانیم که در برابر نیروهای مزدور سلاح بدست مجبوریم از خود دفاع کنیم. دفاع از خود و دفاع از آزادی های بدست آمده در خیابان نه تنها مشروع بلکه ضروری است. عده ای عافیت طلب ما را به برخورد مسیح وار دعوت می کنند و می گویند اگر یک سیلی خوردید طرف دیگر صورت خود را برگردانید تا سیلی دیگر زده شود. یا ما را نصیحت می کنند که مبارزه مان را در سکوت و آرامش و به شیوه مسالمت آمیز پیش ببریم. کدام عقل سلیمی باور می کند که این درندگان خونخوار بما رحم کنند؟ کدام عقل سالمی باور می کند که با سکوت ما هزاران زندانی و فعال سیاسی از زندان و کشتارگاهها رها خواهند شد؟ گردانندگان جمهوری اسلامی می دانند که ما برای چه به خیابان می آییم، برای فریاد زدن آنچه که نمی خواهیم و آنچه که می خواهیم. اینست که آنها را می ترساند. آنها می ترسند که در روز ۲۲ بهمن ساختار شکنی در سطح کل جامعه بطور قطعی و نهایی فراگیر و تثبیت شود.

ما به خیابان می آییم و با نیروهای مستقل و رادیکال و رزمنده در خیابان بهم می پیوندیم و نیروی مبارزاتی مان را تقویت می کنیم، از طرف دیگر جلوی سکوت زشت علیه جنایتکاران و ممانعت با آنان را می گیریم. ما می دانیم که با نزدیکی و اتحاد میان ما هم موج جدیدی از امید در صف مبارزاتی مردم راه خواهد افتاد و هم ترس و ویرانه ای بر دل دشمنان خواهد نشست. آری اگر با هم باشیم، اگر بر اهداف مان روشن باشیم می توانیم گامهای تعیین کننده ای در جهت پیروزی برداریم. ■

خمینی نتوانند با مجموعه ای از شعارهای عوام فریبانه، رهبری این جنبش مردمی را در دست بگیرند.

از ویژگی های قابل توجه یک رهبری رادیکال "ضدیت با کلیت نظام جمهوری اسلامی" است. همانطور که همگان پس از گذشت چندین ماه مبارزه در خیابان در یافته اند که افرادی چون موسوی، کروبی و خاتمی علیرغم شعارهای فریبنده قبل از انتخابات و پس از آن، در واقع ضد منافع عمومی مردم حرکت کرده و تنها به دلیل دعوای جناحی و تضاد بر سر قدرت در مقابل جناح حاکم قرار گرفته اند و هم اکنون که اساس نظام را در خطر می بینند، همچون گذشته در برابر مردم صف آری کرده اند. مردم به تجربه دریافته اند که در نظام جمهوری اسلامی امکان اصلاحات در جهت منافع شان وجود ندارد و تنها راه رهایی، برهم زدن کلیه ساختارهای جمهوری اسلامی و ساختن جامعه ای نوین است.

ما علم مارکسیسم را علم رهایی جامعه می دانیم و برای تحقق جامعه کمونیستی تلاش می نماییم. به دنبال این هدف در شرایط کنونی در درجه اول جامعه ای را واجد تأمین منافع عمومی مردم می دانیم که فاقد حاکمیت دینی باشد. همانطور که در روزهای اخیر مردم نیز به این نتیجه رسیده اند و به طور وسیع ضدیت خود با حکومت دینی را در مبارزات خیابانی نشان داده اند.

ما خواهان جامعه ای عاری از ستم و استثمار هستیم. جامعه ای که با برنامه ریزی صحیح اقتصادی که مبنایش سود نباشد، نابسامانی های اقتصادی موجود که منجر به لگد مال شدن طبقات فرو دست زیر فشار سود آوری عده ای قلیل سرمایه دار وابسته به نظام امپریالیستی جهانی شده در جهت تعدیل نابرابری و رفع استثمار از میان برود. جامعه ای آزاد که قوانینش بر اساس شأن و منافع عموم انسانها باشد، قوانینی که عاری از هر گونه تبعیض جنسیتی، طبقاتی و ملیتی و مذهبی باشد. جامعه ای که در آن کلیه امور بدست مردم سپرده شود و توسط نهادهای مردمی اداره شود. جامعه ای که در آن دین از دولت کاملاً جدا باشد و در آن فرهنگی مترقی و بالنده حاکم باشد.

از این رو در ۲۲ بهمن ما به خیابان می آییم، شورشگر، قاطع و هوشیار، تا بگوئیم:

جمهوری اسلامی نمی خواهیم با تمام ساختارهای و نهادهای سرگوبگرانه اش و قانون اساسی ارتجاعی اش!

اعدام، شکنجه، تجاوز و زندان را نه تنها محکوم می کنیم بلکه خواهان از بین رفتن کلیه قوانین و مجازاتهای اسلامی و قوانین ضد انسانی در کلیات و جزئیاتش هستیم.

هیچ یک از نهادهای سرگوبگر و ستمگر را در هیچ لباس و فرمی بر نمی تابیم. پلیس مزدور، بسیجی قلدر، لباس شخصی چماق بدست نمی خواهیم!

ممنوعیت تجمع و تشکل، سرکوب اعتراض و خاموشی هر فریاد حق طلبانه ای را محکوم می کنیم!

بیش از این اجازه قتل و سرکوب دگراندیشان، روشنفکران، کارگران، دانشجویان و معلمان و ... را نمی دهیم!

سرکوب و فرودستی زنان و تبعیض جنسیتی نه در دانشگاه، نه در کارخانه، نه در خیابان و نه در خانه را دیگر تحمل نمی کنیم!

سرکوب مذهبی مردم، دخالت مذهب در تمام ارکان جامعه از سیاست و اقتصاد و آموزش و فرهنگ گرفته تا نظام قضایی و روابط شخصی و جنسی بس است. نمی خواهیم!

باندبازی با قدرتهای مختلف جهان سرمایه داری کاپیست. ما یوغ وابستگی را که با بنیادگرایی اسلامی عجین شده دیگر نمی خواهیم!

فرخوان نشریه دانشجویی بذر به حمایت خانواده زندانیان سیاسی

دیوارهای سرکوب را باید به لرزه بیندازیم و گرنه دیوارهای بلندتری دورمان می کشند!

بعد از گذشتن چند ماه از مبارزات مردم، فضای سیاسی حاکم بر کشور بسیار سنگین و نفس گیر شده است. این فضای سنگین دارای تفاوت بزرگی بین دو نسل است. نسل بدنی آمده در سالهای انقلاب ۵۷ و بعد از آن یعنی جوانان امروز، و نسل مسن امروز و جوان دوران انقلاب ۵۷!

برای نسل امروز این فضا آکنده از حادثه، هیجان مبارزه و مرگ، فداکاری و نمادهای مبارزاتی دیگری است که در تجربه خیابانی شان، در حرفهای پدران و مادرانشان، در اسلحه ای که در دست مزدوران دیده اند و در خون همزمانشان در خیابانها که به صورتشان پاشیده شده است تداعی می گردد.

برای نسل ۵۷ اما یادآوری ست. یادآوری اسامی دهها و صد نفره در روزنامه های یومیه در سالهای دهه ۶۰ است. یادآوری هجوم به خانه هایشان و بردن عزیزانشان و برنگشتن آنهاست. یادآوری اعدامهای خیابانی و تیربارانها است. در استادیوم ها، بیمارستانها، کنج خیابانها و کوچه ها، مزارع و مدارس و دانشگاهها و ...! یادآوری دشمنی دریده است.

این دو تعبیر مختلف امروز در ذهنیت مردم ما نشسته و به مبارزه شان جهت می دهد. آیا باز تسلیم و سکوت؟ آیا باز فریب و نیرنگ قاتلان دیروز و منتقدان امروز؟ آیا باز دزدیده شدن میراث مبارزاتی هزاران عزیزی که به خون غلطیدند؟

برای نسل ۵۷ پاسخ ندادن به این جنایات یعنی تُهی شدن از معنای زندگی و تسلیم و خرد شدن در آخرین دهه های زندگی شان. برای نسل امروز پاسخ ندادن به این جنایات یعنی ندیدن پرواز عزیزترین عزیزهای شان در خیابانها، یعنی چشم بستن بر آنچه در اوین می گذرد و نمادهای شکنجه و تجاوز و سلاخی مردم معترض، یعنی زدن مهر تأیید به ۳۰ سال دروغ و فریب.

اما در ذهن هر دو نسل پاسخ دیگری در دوران است. سئوالات باندازه روشن شده است ولی چه زمانی این پاسخ بر ذهنشان بنشیند ...؟! هر دو نسل می دانند که تعیین تکلیفی در راه است چه آنها بخواهند چه نخواهند.

وقتش رسیده که اسامی نداء، سهراب، کیانوش، ترانه، کیانوش، محسن، میثم، کامبیز، علیرضا، تینا، احسان، آرش، محمدرضا و دهها جانباخته دیگر را با اسامی جانباختگان دهه ۶۰، سال ۶۷ و قتل های زنجیره ای پیوند زنیم. تومارهای بلند تهیه کنیم، پلاکاردهای بزرگ بنویسیم، نمادهای مبارزاتیمان را با نام جانباختگان مبارز میزن کنیم و خانواده هایی را حمایت کنیم که داغدار بهترین فرزندان این آب و خاک هستند. حمایت ما از مطالبات خانواده های جانباختگان، یکی از اصول برتری مبارزاتی ما در برابر دشمنان مردم است.

وقت آن رسیده که یاران زندانی مان را بیاد همگان آوریم. مجید و امید و بهاره و اردلان و ... اسامی شان را بر در و دیوار بنویسیم. مانع سلاخی شان توسط جلادان شویم. کارزار دفاع از محکومین زیر اعدام براه اندازیم. نگذاریم جوانان دگراندیش و مترقی را اعدام کنند. نباید اجازه دهیم. دیوارهای سرکوب را باید به لرزه بیندازیم و گرنه دیوارهای بلندتری دورمان می کشند.

تنها مردم، کمپین های حمایتی مردمی و بزرگ و اجتماعی است که نه تنها مطالبات خانواده های جانباختگان و زندانیان سیاسی را به تحقق نزدیک می کند بلکه جبهه مبارزاتی مردم را به بهترین وجهی متحد می کند. این اتحاد یعنی ایجاد حمایت از خانواده های

جانباختگان و زندانیان سیاسی و محکومین زیر حکم اعدام حمایت از مبارزات به حق مردم است. نشریه بذر تمامی مردم را به درک و اهمیت این موضوع در راهپیمایی ۲۲ بهمن توجه می دهد و همگان را به حمایت قاطع از خانواده های جانباختگان زندانیان سیاسی و محکومین زیر حکم اعدام دعوت می کند. لزوم ابتکارات فردی و جمعی برای رساندن صدای آنان در برابر اوین و زندانهای شهرستانها، همت دانشجویان و جوانان، کارگران و همه اقشار حساس را می طلبد. پیش بسوی فراگیر کردن شعارهای!

اعدامها را متوقف کنید!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

آزادی اندیشه، ابتدای ستیزه!

زندانبان عقیده، زندانبان جامعه!

اعلامیه هفتم جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰ "جنایت علیه بشریت" این درد مشترک را فریاد کن!



به مردم آزادی خواه و عدالت طلب سراسر ایران و جهان به خانواده های جان باختگان جنبش اخیر و دهه ۶۰

باز هم دو جوان بی گناه دیگر به نام های "محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پور" را به جرمی واهی در ارتباط با "انجمن پادشاهی ایران" (اساساً وجود چنین انجمنی قطعی نیست) و در ارتباط با وقایع پس از انتخابات به اتهام "محرابه" به اعدام محکوم کردند و در سحرگاه روز پنج شنبه هشتم بهمن ماه، به دار آویختند. در حالیکه بر اساس

شواهد این دو جوان را سه ماه قبل از انتخابات دستگیر کرده بودند. همچنین مطلع شدیم که رژیم جمهوری اسلامی نه تن دیگر از جوانانی که در اعتراضات خیابانی علیه رژیم دستگیر شده اند، به مرگ محکوم کرده است. علاوه بر این ده ها تن دیگر از معترضین و مخالفین این نظام در زندان های سراسر ایران و بویژه در کردستان در زیر شکنجه و در خطر مرگ قرار دارند. به هوش باشیم و صدای اعتراضمان را بلند و بلندتر کنیم و نگذاریم که این جنایات دوباره تکرار شود.

امروز جنبش مردم ایران به مرحله ای سرنوشت ساز از مبارزات خود نزدیک شده است. سی و یک سال پیش شاه رفت و حکومت اسلامی انقلاب مردم را با دروغ و ریا مصادره کرد و قدرت را به دست گرفت. پس از چند سال اول انقلاب که مبارزات هنوز شکل علنی داشت، جنگی خانمان سوز به راه انداخت تا بتوانند صدای اعتراض مردم را به بهانه دفاع از حریم کشور به شدت سرکوب کنند. در دهه ۶۰ بسیاری از نیروهایی را که در پیروزی انقلاب شرکت داشتند را به زندان ها انداخت و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داد و برخی را نیز به جرم "محرابه" و یا "مرتد" به اعدام محکوم و سربه نیست کرد. ولی امروز شرایط مبارزه مردم با آن روزها تفاوت اساسی دارد. جمهوری اسلامی

نداء، اشکان، سهراب و ... تنها نیستند و تمامی مردم با آنها همدردی و همراهی می کنند؛ امروز مردم دیگر به دنبال رفتن یک دیکتاتور نیستند و بر علیه دیکتاتوری مبارزه می کنند؛ امروز مردم در کنار یکدیگر می ایستند و بر علیه استبداد مبارزه می کنند، امروز مردم به چشم خود می بینند که رژیم در خیابان و زندان ها چه جنایاتی مرتکب می شود و با دروغ و ریا برای حفظ خود دم از اسلام می زند؛ امروز دیگر همه مردم در کوچه و خیابان می دانند که در سال های سیاه دهه ۶۰ و بخصوص در اعدام های جمعی سال ۶۷ در سیاه چال های رژیم چه بر سر جوانان آوردند و بر خانواده های جان باختگان چه رفته است؛ امروز مردم مصمم تر از همیشه می خواهند به خواسته های خود دست یابند و به عینه شاهدیم که هیچ چیزی نمی تواند آنها را از تصمیم خود منصرف کند. امروز مردم حاضرند هر فشاری را تحمل کنند تا به خواسته های خود دست یابند.

ما جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰، ضمن محکوم کردن جنایات اخیر جمهوری اسلامی، بر این ایده پای می فشاریم که تمامی این جنایات سی و یک ساله "جنایت علیه بشریت" بوده است و بایستی در يك دادگاه مردمی محاکمه شود. همچنین از تمامی مردم ایران و سراسر جهان، بخصوص خانواده هایی که در جریانات اخیر مورد ظلم و تعدی جمهوری اسلامی قرار گرفته اند می خواهیم که این درد مشترک را با هم فریاد زنیم و برای رسیدن به خواسته ها و مطالبات زیر تا رسیدن به نتیجه از پای ننشینیم.

- (۱) پی گرد و محاکمه‌ی مسببین کشتارهای دهه‌ی شصت، (به ویژه اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷) و همچنین مسببین سرکوب، کشتار، شکنجه، تجاوز و اعدام‌های حوادث اخیر
- (۲) اعلام اسامی دفن شدگان دهه‌ی شصت در گورستان خاوران و اعلام اسامی کشته‌شدگان و زندانیان وقایع اخیر
- (۳) آزادی بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی
- (۴) الغای اعدام برای هر جرمی و شکنجه تحت هر عنوانی
- (۵) دریافت کیفرخواست محکومین سیاسی و اعدام شدگان در طی این سی و یک سال و افشای علت اعدام آنان
- (۶) دریافت وصیت‌نامه اعدام شدگان
- (۷) به رسمیت شناختن محل دفن اعدام شدگان سی و یک سال حاکمیت اسلامی در تهران و شهرستان‌ها و تحویل بدون قید و شرط کشته شدگان حوادث اخیر به خانواده‌ها و اجازه‌ی برگزاری مراسم در منازل و یا سر خاک این کشته شدگان
- (۸) اجازه‌ی گذاشتن سنگ بر قبر کشته شدگان
- (۹) پیگرد و محاکمه‌ی آمرین و عاملینی که اقدام به تخریب خاوران و گورستان‌های مشابه در تهران و سایر نقاط ایران کرده و به آزار خانواده‌ها در طی این سال‌ها پرداخته و می پردازند،
- (۱۰) بازگرداندن حقوق شهروندی خانواده‌ها و متوقف کردن هرگونه محدودیت و محرومیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در مورد آنان... و
- (۱۱) پذیرش و حفظ گورستان خاوران و گورستان‌ها و یا قبرهای مشابه در تهران و سایر نقاط کشور به عنوان سندی تاریخی از جانب نهادهای محلی و بین‌المللی. ■

بهمن ۱۳۸۸

دیگر نمی تواند جوانان و مردم بیگناه را بی سر و صدا به زندان ها بیاورد، تحت شدیدترین شکنجه ها قرار دهد، سر به نیست کند و موضوع را لاپوشانی کند. در آن زمان حکومت توانست میان مردم و نیروهای سیاسی فاصله بیاورد و هر نوع صدای اعتراضی را سرکوب کند و سبانه ترین جنایات را در سکوت مطلق مرتکب شود و بهترین جوانان این مرز و بوم را در تابستان سال ۶۷ در دادگاه های چند دقیقه ای به مرگ محکوم و تیرباران کند و یا به دار بیاویزد. آن زمان تنها خانواده ها بودند که به تنهایی ولی در کنار هم پیگیر مسایل و مشکلات خود بودند. امروز هر یک نفر که کشته می شود هزاران نفر مدعی دارد. فقط خانواده های آنها نیستند که نسبت به موضوع اعتراض دارند بلکه تمامی مردم ایران و بسیاری از مردم سراسر جهان نسبت به این جنایات اعتراض می کنند. امروز جمهوری اسلامی دیگر به راحتی نمی تواند اتهام و جرم برای زندانی بترشد و بدون سر و صدا به جنایات خود ادامه دهد. امروز حاکمان اسلامی دیگر نمی توانند با تهمت هایی که می زنند مردم را ساکت کنند و مردم به تنگ آمده از استبداد و ستمگری را خاموش کنند. امروزه مبارزات مردم مرتباً به روز می شود و اشکال نوین تری به خود می گیرد. اگر در زمان انتخابات فقط صدای اعتراض مردم برای "رای من کو؟" شروع شد ولی امروز سطح مبارزات مردم ارتقا یافته و خواهان نابودی دیکتاتوری هستند. امروز مردم در گروه ها و دستجات متفاوت (کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان و ...) از ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی صدای اعتراض، آزادی خواهی و عدالت طلبی خود را به گوش مردم سراسر ایران و جهان می رسانند.

تفاوت کشتار دیروز و امروز حاکمان اسلامی

رژیم در دهه ۶۰ برای تثبیت خود دست به کشتارهای وحشیانه هزاران زندانی سیاسی زد و هر صدای اعتراضی را در نطفه خفه کرد ولی امروز از سر ترس و برای جلوگیری از سقوط خود شوهای تلویزیونی راه می اندازد، اعتراف گیری می کند و دست به کشتار می زند و به خوبی می داند که شمارش معکوس شروع شده و دیگر زمان زیادی برای ماندنش نمانده است. اشتباهی که رژیم امروز مرتکب می شود این است که در آن روز با جدا کردن نیروهای سیاسی و خفه کردن صدای مردم و نرسیدن خبر اعدام ها به مردم، توانست سال ها حکومت کند ولی امروز دیگر نمی تواند. هم اکنون شاهدیم که برای اعدام این دو جوان دهها اعلامیه و اطلاعیه همدردی و صدای اعتراض بلند شده است. تمام مردم دنیا از آن مطلع شده اند و با خانواده این جان باختگان ابراز همدردی می کنند. رژیم جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند با خیال راحت انسان های بیگناه را به چوبه های دار بپارد و آسوده سر بر بالین بگذارد. امروز تمامی حرکات رژیم زیر ذره بین است و بلافاصله هر حرکتی به تمامی دنیا مخابره می شود. نیازی به خبرنگار و روزنامه نگار رسمی و خبره نیست. مردم خود رسانه هستند و بلافاصله تمامی اخبار و فجایع را به گوش تمامی مردم ایران و جهان می رسانند.

تفاوت حرکات دیروز و امروز مردم

امروز مبارزات مردم همه گیر شده است و فقط نیروهای سیاسی نیستند که جلوی رژیم ایستاده اند و به همین دلیل حکومت دیگر نمی تواند در سکوت به جنایات خود ادامه دهد. دیگر خانواده های زندانیان سیاسی تنها نیستند؛ دیگر خانواده های کشته شدگان تنها نیستند؛ دیگر مادران داغدار و عزادار تنها نیستند؛ امروز خانواده های محمدرضا، آرش، فصیح، احسان، کیانوش،

به یاد هاوارد زین تاریخ نگار خوب مردم

ساحل نیکنام

در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰ (۷ بهمن ۱۳۸۸) هاوارد زین مورخ، فعال رادیکال سیاسی، نمایشنامه نویس آمریکایی در "سانتا مونیکا" درگذشت. هاوارد زین اندیشمند بزرگی بود که با صداقت و جسارت روشنفکری، حقایق مربوط به تاریخ آمریکا را برای مردم بازگو می کرد.

او در سال ۱۹۲۲ در نیویورک متولد شد و تا پایان عمر بیش از ۲۰ کتاب و نمایشنامه نوشت. مشهورترین و پر نفوذترین اثر او کتاب "تاریخ مردم ایالات متحده" بود که در سال ۱۹۸۰ منتشر شد. این اثر برای سالها کتاب مرجع آنلاین برای بسیاری دبیرستان ها و دانش جویان رشته ی تاریخ بود. این کتاب چشم خوانندگان بیشماری را در چهار گوشه ی جهان بر واقعیت های مربوط به روندهایی که منجر به پایه ریزی ایالات متحده گشت، گشود. برخلاف روش و دیدگاه های متداول در روایت تاریخ که کمتر جایی برای زندگی و آمال مردم ستمدیده قائل است و تاریخ نگاری بر اساس تشریح وقایع از دیدگاه اشخاص قدرتمند صورت می گیرد، این کتاب روش حقیقت جویی را اتخاذ می کند. تاریخ نگاری رسمی را به چالش می کشد و نشان می

دهد که چگونه ایالات متحده بر اساس نسل کشی بومیان ساکن در آمریکا، بر اساس برده داری بنیان گذاری شد. این کتاب صدای بومیان آمریکا، سیاهان، زنان، مهاجرین، توده های فقیر کارکن را به گوش میلیونها خواننده رساند. این اثر مبارزه ی بومیان آمریکا علیه فاتحین استعمارگر اروپایی، مبارزه ی بردگان علیه برده داری، مبارزه ی کارگران علیه سرمایه داری، مبارزه ی زنان علیه پدرسالاری و مبارزه ی آفریقایی - آمریکایی ها برای حقوق مدنی را به تصویر می کشد و به مردم یاد می دهد که برای دستیابی به یک دنیای بهتر باید تاریخ واقعی را بیاموزند.

هاوارد زین معلمی نمونه بود. او در خاطرات سیاسی اش تحت عنوان "شما نمی توانید در یک قطار در حال حرکت بی طرف بمانید" گفت:

«... من نمی خواستم وقتی دانشجویانم کلاس را ترک می کنند صرفاً اطلاعات بیشتری کسب کرده باشند. بلکه می خواستم آنها یاد گرفته و آماده تر شده باشند که "امنیت سکوت" را کنار گذاشته و سخن بگویند. می خواستم یاد بگیرند در هر کجایی که بی عدالتی می بینند اعتراض کنند. و این البته "در دسر آفرین" بود.»

اما هاوارد زین از این "در دسر" نهراسید. در دهه ی ۵۰ میلادی در کالج اسپلمن (که بعدها رئیس بخش تاریخ آنجا شد) فعالانه در جنبش حقوق مدنی شرکت کرد. در دهه ۶۰ میلادی به گرایش رادیکال این جنبش پیوست و مرتباً دانشجویان خود را به مبارزه علیه تبعیض نژادی تشویق می کرد و با مقامات دانشگاه در می افتاد. او از آن دسته روشنفکرانی بود که از زیر بار مسئولیت و تعهد شانه خالی نکرده و با وجود ریسک های بسیار که زندگی و موقعیت آکادمیک بالای او را تهدید می کرد، مرتباً جنایت های امپریالیسم آمریکا را افشا می کرد. او در کمال امانت عمل می کرد و به دیگران یاد می داد که چنین باشند.

هاوارد زین در دهه ی ۶۰ میلادی فعالانه علیه جنگ آمریکا در ویتنام شرکت کرد و فراخوان های مبارزاتی او الهام بخش جوانان در مبارزه شان بود. در دهه ی ۸۰ میلادی علیه تجاوزگری ایالات متحده در آمریکای مرکزی مبارزه کرد و در دهه ی ۹۰ میلادی ضد جنگ آمریکا در عراق بپا خاست. در سالهای ۲۰۰۰ میلادی یک منتقد قدرتمند برنامه های اختناق و جنگ رژیم جرج بوش بود و در سال ۲۰۰۲ وقتی آمریکا جنگ تجاوزگرانه اش علیه عراق را آغاز کرد بیانیه ی مشهور "به نام ما نه" را امضا و حمایت کرد.

هاوارد زین برای پنج دهه یک آکادمیسین نمونه بود و نفوذ زیادی در بین فعالین سیاسی، دنیای آکادمیک و نسل جوان داشت. او اهمیت و ارزش نسل جوان و مسئولیت های بزرگی که بر دوش آنها است را درک می کرد و در یک مصاحبه در سال ۱۹۹۸ گفت: «در زیر سطح "جاه طلبی های جوانانه" مبنی بر این که "من باید تحصیلاتم را تمام کنم، مدرکم را بگیرم" چیز دیگری نهفته است. من فکر می کنم (اگر از سطح به عمق برویم) می بینیم که در بین جوانان همیشه اشتیاق عمیقی برای دست زدن به کارهای ارزشمند و مهم وجود دارد.»

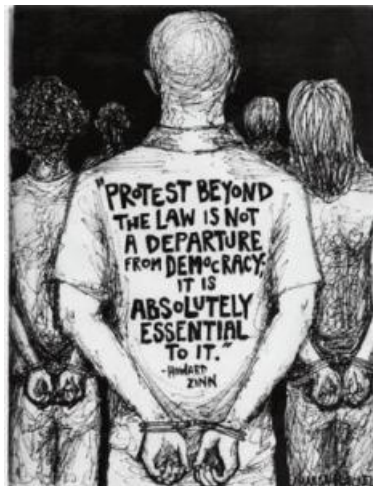
هاوارد زین در مصاحبه ای ویدئویی در پاسخ به این سوال که: «می خواهید از شما چگونه یاد شود» می گوید:

«... من تلاش کرده ام تا مردم هرچه بیشتری پی ببرند که این قدرت که اکنون دست آنهاست که صاحب پول و اسلحه اند، در نهایت به خودشان تعلق دارد و آنها می توانند این قدرت را بکار ببرند و در مقطعی از تاریخ آنرا بکار برده اند ... من می خواهم اگر قرار است از من یاد شود بعنوان کسی یاد شود که به مردم احساس امید و قدرت هدیه کرده است، چیزی که آنها قبلاً نداشته اند.»

در ویدئویی که از زندگی و مبارزه ی هاوارد زین تهیه شده است، او در مورد تاریخ و تاریخ نگاری نظریه ی قدرتمندی بیان می کند. او می گوید:

«بنظر من تاریخ، ردیف کردن زنجیره ی پایان ناپذیر شکست ها نیست و مهم است که ما آن لحظات کوتاه پیروزی که پیروزدهای پنهان شده در دل تاریخ است را بیرون بکشیم و آنها را نشان بدهیم. ما قصدمان اختراع پیروزی نیست اما اگر نتوانیم همین پیروزی های ناپایدار را نشان دهیم، آنگاه قادر نخواهیم بود که بگویند بشر چه ظرفیت بالایی دارد که دست به دست هم داده و با دیواره ی تاریکی ها مقابله کند. در واقع قصد ما از نشان دادن پیروزی های حتی کوتاه مدت اینست که نشان دهیم توده ها چه پتانسیل هایی دارند.»

از دست دادن هاوارد زین ضایعه ی بزرگی است. در زمانه ای که جسارت و شجاعت روشنفکری کمیاب است، تلاش های او برای افشای دروغهای این سیستم و رویارویی اش با بیعدالتی ها، یک الگوی قدرتمند از هاوارد زین می سازد. ■



انقلاب ۵۷، خیزش ۸۸ و زنان ایران

رها کیا

انقلاب ۵۷ و خیزش ۸۸ که بعد از انتخابات ریاست جمهوری در ایران رخ داد دو نقطه عطف مهم در مبارزات مردم ایران می باشد. ایندو به لحاظ کیفیت و مستمر بودن متمایز از سایر مبارزات مردمی ایران می باشد. در این مقاله به نقش و حضور زنان در این ۲ رویداد مهم تاریخی می پردازیم.

اگر چه نسل ما در انقلاب ۵۷ حضور نداشته، اما تصاویر، نوشته ها و نسل گذشته شاهدیست دال بر حضور گسترده و چشمگیر زنان در صحنه مبارزات. در دوره ۵۷ زنان که از فساد، دیکتاتوری، وابستگی رژیم و ... به تنگ آمده بودند به عنوان نیمی از جامعه دوشادوش مردان برای آزادی و رهایی جنگیدند. با حجاب و بی حجاب در کنار هم



بودند. زنان از توده عادی مردم تا طیف های فکری و سیاسی مختلف در صحنه مبارزات مختلف بودند. هر چند حجاب به عنوان یک عامل تحقیر و سرکوب زنان در آن زمان اختیاری بود، اما تفکر مرد سالاری، نگاه کالایی به زنان، قوانین ضد زن و برخورد به آنان به عنوان جنس نوم موجود بود.

علیرغم حضور گسترده زنان در انقلاب ۵۷ هیچ صحبتی از آزادی زن و طرح خواسته های مشخص آنان در میان نبود اما در همان اولین روزهای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و صدور فرمان خمینی مبنی بر اجباری بودن حجاب، هزاران زن به خیابانها ریختند، ۵ روز مبارزه کردند و خمینی را وادار به عقب نشینی کردند. آن ۵ روز در عمل آغاز گر جنبشی بود که سی و یک سال ادامه یافت. مخالفت زنان با حجاب در آن ۵ روز، کماکان بر تارک تاریخ جنبش زنان ایران می درخشد. تاکید یا عدم تاکید بر آن ۵ روز مرز تمایزی جدی میان انقلاب و ضد انقلاب، مبارزه جویی و سازشکاری و رادیکالیسم و رفرمیسم است.

و اما خیزش ۸۸

در مبارزات اخیر ایران، از همان روزهای اول اعتراضات، حضور دختران و زنان بسیار قابل توجه بود. زنان نه در کنار مردان که جلوتر از آنها بودند و مبارزات و تظاهرات ها را رهبری می کردند. حضورمان در عکس ها و فیلم ها گویای همه چیز بود و این بار ما حضور برجسته ای داشتیم و همه دیدند. تمام رسانه های دنیا بر این موضوع صحه گذاشتند. فرهنگ مردم نسبت به زنان در مبارزات خیابانی تغییر کرد. کمتر کسی می گفت عقب بایستید تا کتک نخورید. کمتر کسی به زنان متلک می گفت و تنه می زد. دیگر زنان جنس ضعیف نبودند. در فریادها و شعارها صدای زنان بلند تر بود. زن بودن به افتخاری بدل شد. انگیزه زنان برای مبارزه دلایل بسیاری داشت. حجاب اجباری به عنوان اصلی ترین اهرم سرکوب زنان و قوانین مذهبی ضد زن و ترویج تفکر مردسالارانه به عنوان تفکر رسمی و قانونی غالب بر جامعه و هزاران مورد تحقیر آمیز و ضد زن دیگر انگیزه هایی کافی فراهم آورد تا زنان جان بر کف نهاده و رزمنده و پر انرژی به خیابانها بیایند.

اما شباهت مهم و اساسی انقلاب ۵۷ و خیزش ۸۸ این است که با وجود حضور موثر، غالب و چشمگیر زنان شعارها و مطالبات خاص زنان مطرح نشد. در سال ۵۷ با وجود اینکه سازمان ها و گروههای مختلف چپ در صحنه مبارزات حضور چشمگیری داشتند اما متاسفانه در آن زمان دیدگاه آنان نیز نسبت به تفکر غالب جامعه پیشرو نبود. به همین دلیل به نقش زنان و مسئله زنان در پیشبرد انقلاب اجتماعی بها ندادند. و این خود یک از دلایل مهم شکست انقلاب ۵۷ بود.

امروزه نیز در خیزش ۸۸ تریبونهای داخلی و خارجی اصلاح طلبان هرگز از حضور گسترده زنان سخنی نمی گویند. بیانیه های

موسوی و کروی هرگز اشاره ای به حقوق زنان ندارد. نیروهای اصلاح طلب و زنان متمایل به این طیف همچون کمپین یک میلیون امضا و همگرایی آگاهانه تمایلی به طرح شعارها و مطالبات زنان در این خیزش نداشتند و این امر را به اشکال مختلف توجیه کردند. آنان خواسته هایشان را در چارچوب همین نظام دست یافتنی می بینند و در شرایطی که مردم علیه نظام و حکومت دینی شعار سر می دهند و خواستار جدایی دین از دولت هستند، سکوت می کنند. آنان بسیار فرصت طلبانه و محافظه کارانه به مسئله زنان برخورد می کنند و به همین دلیل در انتخابات نیز هوارکش کاندیداهای اصلاح طلبانی شدند که خود از بانیان اصلی سرکوب زنان تحت جمهوری اسلامی بودند.

اما واقعیت این است که مسئله زنان یک مسئله کاملا سیاسی است و در چارچوب حکومت مذهبی و قوانین نشتت گرفته از آن قابل حل نمی باشد. با اصلاحات در این نظام نمی توان حتی به ابتدایی ترین خواسته های بر حق زنان دست یافت.

بعد از انقلاب ۵۷، جمهوری اسلامی که حضور زنان در جریان انقلاب را دیده بود، در اولین حرکت به زنان حمله کرد و حجاب را اجباری نمود. آنان که به پتانسیل انقلابی این نیمه جامعه پی برده بودند همه جانبه و در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یورش به زنان را آغاز کردند. ستم بر زن را در جامعه و خانواده در عقب مانده ترین شکل نهادینه کردند و به آن شکل قانونی دادند.



همانند سال ۵۷، حمله رژیم به زنان بعد از خرداد ۸۸ شکل دیگری به خود گرفت. رژیم وقتی که حربه های ۳۰ ساله خود علیه زنان را بی ثمر دید به دستگیری های گسترده و ضرب و شتم زنان در خیابان و تجاوز های وحشیانه و شکنجه های قرون وسطایی در زندانها روی آورد. امری که در طی ۳۰ سال به انحاء مختلف آن را در اشکال دیگری پیاده می کرد. البته هیچ کدام از این موارد مانع حضور دوباره زنان در خیابان نشد. باید به این موضوع اذعان کرد که همراهی و اتحاد جنبش های اجتماعی مختلف اعم از دانشجویی، کارگری، معلمان و ... با جنبش زنان امری ضروری و لازم است. چرا که مسئله زن صرفا مربوط به زنان و قشر و طبقه خاصی از زنان نمی باشد. رهایی زن رهایی جامعه است. مسئله زن مربوط به زنان و مردان همه جنبش های اجتماعیست و باید برای آن مبارزه کنند. در طی خیزش ۸۸ محافل زنان متعددی تشکیل شد تا در این مورد فعالیت و مطالعه کنند. بسیاری از تشکل های موجود گذشته فعالیت های گسترده تری را شکل دادند و این جای امیدواری است. جنبش زنان شامل طیف های مختلفی از فعالین زنان می باشد اما آنان می توانند در جهت رفع ستم و استثمار از زنان گام بر دارند که به مسئله زن پایه ای تر، عمیقتر و رادیکالتر توجه کنند. محدود کردن مسئله زن به چند مطالبه دم دست ممکن است در کوتاه مدت به نتایجی دست یابد اما در دراز مدت نه تنها به رهایی زنان نمی انجامد، حتی ممکن است آن مطالبات نیز از دست برود. در هر صورت وجود تشکل مستقل زنان امری ضروری و اجتناب نا پذیر است. مبارزه زنان مربوط به تمام دورانها و همه جنبش هاست. اما امروزه مسئله این است که زنان جامعه ما اراده بیشتری از خود نشان خواهند داد و خواسته های خود را در خیابانها بدست خواهند آورد یا خیر؟ آیا قادر خواهند بود قوانین ضد زن را در عمل ملغی کنند و حجاب اجباری را بدور اندازند و دسته های دفاع از خود در مقابل یورش ماموران رژیم بوجود آورند و از دستاوردهای مبارزاتی خود با چنگ و دندان دفاع کنند و آنرا تکامل دهند یا خیر؟

بقیه مطلب در صفحه ۱۳

توان نهفته دختران نازنین دنیا*

پگاه فهیمی



به تازگی فیلم پرشس (Precious) به کارگردانی لی دانیلز (Lee Daniels) و بر اساس کتابی به نام پوش (Push) نوشته سفیر (Sapphir) جایزه معتبر سینمایی گلدن گلوب را به خود اختصاص داد. پرشس فیلمی است

مفقاوت از فیلم های معمول. چرا که فیلم بر محور زندگی دختری می چرخد که امثالش در سراسر جهان فراوانند ولی دیده نمی شوند، صدایشان به جایی نمی رسد، تحقیر می شوند، و همیشه و همه جا مورد آزار قرار می گیرند. شخصیت اصلی داستان، کلاریس پرشس جونز، یک دختر سیاهپوست و فقیر و چاق است. در ۱۶ سالگی یک بچه عقب مانده دارد و حامله است. از کودکی مورد تجاوز پدرش قرار گرفته. مادرش بی وقفه تحقیرش می کند. پسرها مسخره اش می کنند. از مدرسه اخراج می شود ... ماجرای کلاریس در محله هارلم شهر نیویورک در سال ۱۹۸۷ می گذرد. روابط و فرهنگ شخصیت ها و محیط داستان چنان طبیعی و واقعی عرضه شده که ممکن است در نگاه اول متوجه نشویم که با ماجرای غیر معمول یا اغراق آمیز روبرو نیستیم، بلکه موضوعات عامی در برابر چشم ما در جریان است که نه فقط کلاریس بلکه خیلی از زنان دیگر را هم در بر می گیرد.

بی خود نیست که فیلم "پرشس" (به معنی "عزیز"، "نازنین"، "دوست داشتنی")، به گفته سازندگان، "به همه دختران نازنین" تقدیم شده.

پرشس، مدام در حال خیال پروری است. رویای زندگی در "بالای شهر" با مردی که برایش سمبل قدرت در جامعه است. رویای شهرت. رویای محبوبیت. رویای تطابق با استانداردهای دست نیافتنی و ناسالم زیبایی و زنانگی. و در جامعه ای که زنانگی فقط بر اساس لذت و حظ بصر مردان تعریف می شود، کدام دختری است که حداقل در مقطعی از زندگی از خود، از بدن «نا فرم» خود نفرت پیدا نکرده باشد؟ چرا که محیط اطراف، او را با این معیار می سنجد. و کدام دختری است که در لحظات بدبختی و ناامیدی، خود را در رویاهای دست نیافتنی، اغلب احمقانه ولی در تطابق محض با انتظارات جامعه، غرق نکرده باشد.

فیلم، بر خلاف جامعه، پرشس (و دختران شبیه او) را تحقیر و طرد نمی کند. بر عکس، بیننده را با تلاش های او همراه می کند. تلاش برای سواد آموختن، تلاش برای تبدیل نشدن به مادرش، تلاش برای یافتن امیدی برای ادامه زندگی. تلاش هایی که با کمک معلم سواد آموزی اش و در کنار دختران دیگری شبیه خودش صورت می گیرد. در طول فیلم، بار سنگین رنج و محرومیت بر دوش پرشس و ما که بیننده ایم، سنگینی می کند. اما طنز نیشدار خیالپردازی های پرشس و درخشش شال قرمزی که از خیابان پیدا کرده و انگار نمادی از امید است، ذهن را به رقص درمی آورد. این احساس وقتی به اوج می رسد که در انتهای فیلم، پرشس آن شال را به دختر آزر دیده دیگری همچون خود هدیه می دهد. فیلم بر موضوعی بسیار واقعی و بسیار پنهان انگشت می گذارد. آزار و تجاوز جنسی در خانواده. تجربه پرشس غیر متعارف نیست، فشرده زندگی است. البته همه زنان توسط افراد خانواده خود مورد سوء استفاده جنسی قرار نمی گیرند. همه زنان کتک نمی خورند. ولی در چارچوب خانواده به هزار و یک شیوه به زنان می گویند و می آموزند که خودشان، زندگی شان، آرزوهایشان، عقایدشان و در بسیاری از موارد سلامت جسمانی و جنسیت شان را تابع مردان کنند. در چارچوب خانواده، زنان را

اساساً بر مبنای فایده شان برای مردان ارزیابی می کنند. به عنوان مادر، به عنوان خدمتکار، به عنوان ابزاری برای ارضاء جنسی.

از زمان بروز مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه بشری به طبقات، خانواده نیز به عنوان هسته اصلی جامعه شکل گرفت. تقسیم کار ستمگرانه بین زن و مرد نهادینه شد. مرد، مالک زن و فرزنداناش شد. و تا امروز هم، همین تقسیم کار با اندکی پیرایش ادامه دارد. مردان، از زمان تولد یاد می گیرند که زنان برای خدمت به آن ها به وجود آمده اند و حتی ستمدیده ترین مرد نیز می تواند، و از این امتیاز اجتماعی برخوردار است، که رئیس خانواده خود باشد و زنی دست به سینه در اختیار داشته باشد. و اینگونه است که آن خانواده ای که با عنوان "پناهگاه" و "کانون گرم" از آن یاد می کنند، یکی از خطرناک ترین مکان ها برای زنان است. در آمریکا هر ۱۵ ثانیه یک زن از دست همسرش کتک می خورد، روزی سه زن توسط همسران و یا دوست پسرشان کشته می شوند، روزانه ۲۲۰ کودک مورد سوء استفاده جنسی (اغلب توسط افراد خانواده) قرار می گیرند. این آمار در نقاط مختلف جهان کم و بیش تغییر می کند ولی یک اصل ثابت است. خانه، کانون گرم خانواده، بزرگترین کشتارگاه زنان است. **مشت آهنین نظام سرمایه داری از طریق خانواده زنان را سرکوب می کند.**

مری جونز (مادر پرشس) که هنرپیشه تازه واردی به نام مونیق Mo'Nique با بازی بی نظیرش به او جان بخشیده، جنبه دیگری از این سرکوب است. در لحظاتی از فیلم احساس می کنیم که مری در گذشته ای بی نشان، سرشار از مهر و امید بوده است. ولی او هم گرفتار این تفکر (غالب) است که ارزش و احترام یک زن در گرو تعلق به یک مرد است. این تفکر به همراه خشونت و تجاوزگری مردی که مری به او تعلق دارد، و غرق بودن در اعماق فقر، او را نیز به هیولایی سرکوبگر بدل کرده که فقط در پی خرد کردن شخصیت پرشس است.

در بخش انتهای فیلم، پرشس متوجه می شود که به بیماری ایدز مبتلا شده است. او که در عمر کوتاهش هیچگاه لذت عشق را نچشیده و کودکش حاصل تجاوز بیرحمانه و تحقیر آمیز پدرش هستند، در جمع همکلاسی هایش می پرسد که: «چرا من؟» در اینجا، صحنه ای از همدردی و خشم آفریده می شود. ما نیز دیگر متوجه شده ایم که پرشس یک فرد نیست؛ یک استثناء در بین میلیون ها میلیون «دختر خوشبخت» نیست. می دانیم که تا وقتی این نظام سود و سرکوب به موجودیت خود ادامه می دهد، زندگی و آرزوهای میلیون ها میلیون دختر جوان به تباهی می رود. ولی پرشس که حالا دیگر برای رها شدن از عمق بدبختی، در برابر موانع بیرونی و درونی قد علم کرده، بخشی از راه حل را به زبان می آورد. او می گوید: «انگار تونلی که بعضی از مردم واردش می شوند اینقدر تاریک است که باید خود را بیفروزند تا راهشان روشن شود. در عوض، وقتی که از آن سوی تونل بیرون می آیند هنوز هم دارند می درخشند. نور آنها فقط برای خودشان نیست، بلکه زندگی اطرافیانشان را هم روشن می کند.»

ارزشمندی پرشس در همینجا نهفته است؛ در امکانی که به روی ما می گشاید. امکان این که هزاران هزار دختر همچون او علیه زندگی فلاکت بار تحت این نظام، و علیه همه ستم هایی که تا به حال بر آنان روا شده، به پا خیزند و دست به کار انقلابی شوند که نوع بشر را از تونل وحشت جامعه طبقاتی بیرون بیاورد. * با استفاده از مقاله ای به همین نام نوشته "آنی دی) Annie (Day)، نشریه انقلاب. ■

<http://revcom.us/a/1^4/precious-en.html>

دانشگاه و بیداری سیاسی

آلله

به گذشته که نگاه می اندازم به یاد می آورم از زمانی که مقاطع جدی تحصیلی را آغاز نمودم، همگی اطرافیانم ورود به دانشگاه را برایم آرزو می کردند. خودم هم باور کرده بودم که این اتفاق می تواند یکی از مهم ترین اتفاقات زندگی ام باشد. بعدها دیدم که تمامی هم نسل های من برای تحقق این آرزو به اقدامات مختلفی دست زدند و دست آخر با دنیایی مواجه شدند که ماهیتش با دبیرستان و فضای مدرسه تفاوت چندانی نداشت.

از آغاز ورود به مدرسه جهل و خرافه جزء لاینفک آموزش در مدارس است. هرچه به مقاطع بالاتر تحصیلی وارد شویم، شدت این آموزش ها بیشتر می شود. با این حال، سران نظام کمر همت بسته اند تا مبانی اسلامی را فراتر از گذشته در نظام آموزشی وارد نمایند. چرا؟ چرا دغدغه حاکمان هرچه وابسته کردن مردم به افکار خرافی است؟

حقیقت این است که هرچه مردم بر توانایی خود و نیروی عظیم توده ای در تغییر وضع زندگی خود آگاه تر باشند، خواهند توانست بساط ظلم و ستم را از میان برده و همگان را از درد و رنج رها سازند. دیگر نمی توان با امید دادن به ظهور امام زمان ها و دعا به بارگاه باری تعالی ها و دخیل بستن به آستان امام زاده ها آنان را فریب داد. به همین دلیل دانشگاه ها به جای آموزش خلاقیت فکری تبدیل به مراکز تربیت آدم های سر به زیر و مطیع شده است که از فکری که از فکری که منطبق بر وضع موجود نیست می هراسند.

با این حال اگر اقلیتی از دانشجویان از این دام بجهند و شورش آگاهانه کنند و جرأت صعود به قله ها را داده و بلند پرواز باشند [نه برای خودشان بلکه برای جامعه و تغییر آن] می توانند این سی سال تعلیم اطاعت را تبدیل به خشم و شورش کنند. دانشجویان خواهند توانست با بالا بردن آگاهی خود و سایر دانشجویان نه تنها فضای دانشگاه ها را متحول نموده بلکه این آگاهی را به میان سایر اقشار جامعه رسانده و در جهت افزایش آگاهی جامعه که یکی از ملزومات اساسی تغییر در جامعه می باشد یاری رسانند. برای این منظور بایستی در دانشگاه ها اوراق کمونیستی به وفور پخش شود. اکسیژن فکری یعنی نقد این نظام در همه جوانب آن: ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی. اکسیژن فکری یعنی تقدس زدایی از همه و هرگونه جنبه جامعه ای که امروز در آن زندگی می کنیم و جامعه ای که در جهان حاکم است. ما باید باور داشته باشیم که همه چیز در ید قدرت ماست و خودمان می توانیم جامعه را متحول کنیم، شرط لازم و کافی برای تحقق آن تلاش برای افزایش آگاهی خود و جامعه نسبت به توانایی خود و چشم امید بستن از خرافه است.

نتایج عدم آگاهی در اقشار گوناگون به صور مختلف نمود می یابد. برای مثال، همگی بارها با افرادی مواجه شده ایم که مبارزه با وضع موجود را امری بیهوده قلمداد نموده و بر این باورند که تمام دنیا همین وضع را دارد و تا بوده همین بوده، تنها چندین تن در جریان این مبارزات کشته می شوند و هیچ نتیجه ای حاصل نمی شود. اما عده ای دیگر که به اصطلاح روشنفکر ترند از نمونه هایی چون مبارزات مدنی، جامعه مدنی و اصلاحات در وضع موجود سخن می گویند.

اصلاحات، جامعه مدنی و امثال این نظریات دستاورد تلاش حکمرانان جهان در فروکش نمودن مبارزات مردمی کشورهای تحت ستم بوده است. در نمونه های جهانی کشورهای که با

نظریات مزبور، دچار تغییرات در رژیم های شان شدند، مشاهده می کنیم که این تغییرات نه دستاورد مبارزات مردم که یک جایگزینی از جانب حکمرانان جهان در حاکمیت این قبیل کشور هاست و فی النفسه علیرغم همراه بودن با پیشرفت، حرکتی در جهت منافع عمومی مردم نبوده است.

ما جامعه ای می خواهیم که در آن همه، هم از لحاظ اقتصادی و هم سیاسی برابر باشند. همه به تناسب قوای خود کار کنند و لذات زندگی را با هم بهره ببرند. آیا این خواستی رویایی و نشدنی است؟ مسلماً رویایی است اما شدنی است.

تاریخ به ما نشان می دهد که کشور هایی چون چین و روسیه، با وجود بار فقر و فلاکت، چگونه با انقلاب پرولتری توانستند خود را از قید ظلم و ستم رها سازند. ما در اوایل قرن بیست و یک حتماً می توانیم برای عملی کردن رویای خود حرکت کنیم بخصوص آنکه ما ذهن گسترده تر و متکامل تر از آنها داریم که مدیون استفاده از تجربه آنها و پیشرفت های دیگری است که از آن موقع تا به حال در دانش بشری صورت گرفته است.

آیا انقلاب پرولتری، سوسیالیسم، کمونیسم و از همه مهمتر مارکسیسم، تا به حال آنگونه که حقیقت این علم است بیان گردیده؟ چرا تمامی کسانی که امکان اظهار نظر و یا نشر کتب در این زمینه را دارا هستند همگی در زمره منتقدین آن می باشند؟ چرا اجازه داده نمی شود تا صاحب نظران به ترویج این دانش بپردازند؟ علت حقیقی آن است که جهانیان به علم رهایی بشر از بار ظلم و ستم آگاه نگردند و آنها بتوانند با دروغ پردازی های خود سرمایه داری را به عنوان تنها شکل زندگی بشر معرفی نمایند و هر روز با مزین کردن این نظام کهنه و پوسیده به رنگ و لعابی تازه به حیات خود در سایه استثمار جهانیان ادامه دهند.

این سرمایه داری است که باید بمیرد و نه کمونیسم. زیرا این نظام با قوه محرکه سود کار می کند و کارکردش برای اقلیتی از سرمایه داران (که شامل افراد و نهادهای جمهوری اسلامی هم هست) سود تولید می کند اما برای اکثریت مردم مصیبت به همراه دارد. هم اکنون زمانی ست که باید از خود بپرسیم که آیا نمی شود این نظام را به مبارزه طلبید؟ آیا نمی شود جهانی را شکل داد که نه سود فردی که منافع همگانی هدف فعالیت هایمان باشد؟ جهانی که با وجود وفور ثروت هر روز شاهد کشته شدن انسان ها از گرسنگی نباشیم. جهانی که زنان در شرایطی برابر با مردان زندگی کنند. جهانی که جنگ و تولید اسلحه بزرگترین فعالیت حکمرانان آن نباشد و جهانی که از آلودگی های زیستی در امان بماند. تمامی این ها شدنی و ممکن است. باید برای انقلابی بنیادی عزممان را جزم کنیم.

هر نسلی تأثیرات خود را بر جای می گذارد. نسلی که در دهه ۶۰ در میدان های نبرد و در زندان های جمهوری اسلامی جان باختند، تأثیرات خود را برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جامعه ای نوین بر جای گذاشتند. نسل های بعد از آنها عمدتاً به نظم موجود تن دادند. نسل ما چه می کند؟ آیا زیر فشار به زیر بال ترمیم طلبان جمهوری اسلامی خواهد رفت یا اینکه موج جدید انقلابی را راه خواهد انداخت که این بار قصد پیروزی دارد؟ با امید به آنکه، دانشجویان رادیکال و انقلابی با شورش های آگاهانه، حماسه ای تاریخ ساز را به نمایش گذاشته و بتوانند در راه انقلاب آینده نقشی مؤثر داشته باشند. ■

مذهب در زندگی!

رها کیا

در باب مذهب مطالب بسیاری گفته شده و کتابهای بسیاری نگاشته شده است. اما آنقدر این موضوع مهم است که هر چقدر درباره آن سخن گفته شود باز هم کم است. مذهب را می توان از جوانب گوناگون در زندگی بشر بررسی نمود. این مقوله آنقدر در زوایا و جزئیات زندگی انسان دخالت کرده که باید به صورت دقیق و جامع به آن پرداخته شود.

حضور مذهب در زندگی بشر نشان از درستی آن نمی باشد. مذهب وسیله و دستاویزی برای اعمال قدرت می باشد. البته این به آن معنا نیست که مذهب اگر دستاویز سیاست و اعمال قدرت نباشد خودش چیز خوبی است. مذهب مجموعه ایست از راهکارها و دستورالعملهایی برای تمام جوانب زندگی بشر اعم از اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و خصوصی... اما اینکه چگونه به چنین مواردی پرداخته می شود حائز اهمیت است.

راهکارهای مذهبی همه در جهت ترویج و اعمال خرافه در زندگی بشر و در جهت محدود و عقب نگهداشتن انسانها می باشد. مسایل و نکاتی که در کتابهای مذهبی به عنوان مرجع آمده در طول زمان و با رشد دانش بشر و تکنولوژی به زیر سوال رفته است. اما با وجود این دین نقش مهمی در جوامع انسانی داشته است و در جوامعی که حکومت ارتجاعی تر است مذهب هم نقش پررنگتر دارد. اگر چه عقل و تفکر هر انسانی می تواند با تجزیه و تحلیل مسایل و کتب مذهبی به خرافه بودن و بی پایه و اساس بودن آنها پی ببرد اما علم وسیله قدرتمند و مستدلی برای مقابله با مذهب می باشد. در عصر ما بسیار کسانی هستند که مذهب و دین برایشان کمرنگ شده است، نه اینکه اعتقاد ندارند بلکه به دلیل قدرت علم، تکنولوژی و پیچیده شدن زندگی بشر مذهب و دین در عمل دیگر جوابگو نیست و محدود به اجرای آداب سنتی می شود. اما مهم این است که به هر حال دین به عنوان یک آلترناتیو و راهنما در تفکر مردم حضور دارد. در کسانی هم که دین نقش کمرنگ و اثر کمی در زندگی دارد، اما خدا جایگاه ویژه و جداگانه ای دارد. اما کسانی که با علم سرو کار بیشتری دارند هم دین و هم وجود خدا جایگاهشان را در نزد آنها از دست داده است. چرا که علم ثابت می کند که همه اینها ساخته و پرداخته ذهن انسان می باشد. انسانها به دلیل جهل، دانش کم و عدم توانایی حل مشکلات آنها را به یک قدرت ناشناخته نسبت می داده است. اکثر دانشمندان در گذشته و حتی اکنون نیز مورد لعن و غضب دستگاههای مذهبی می باشند چرا که اعمال و تئوریهای آنها بساط کاسبی آنها را کساد می کند. اما اگر منصفانه و عاقلانه به قضیه بنگریم میبینیم که مذهب و دین و راهکارهایش هیچ کدام نه تنها گرهی از زندگی انسانها باز نمی کند و هدایتگر در جهت رشد و پیشرفت زندگی بشر نمی باشد بلکه بر عکس در جهت عقب مانده و در محصور نگهداشتن انسان در یک چارچوب تنگ و تاریک است.

در قرآن گفته می شود که خدا دنیا را در ۶ روز آفریده است. یکرروز زمین و یکرروز آسمان و به همین ترتیب الی آخر. اما مگر غیر از این است که اکنون زمین شناسان و دانشمندان ثابت نموده اند که زمین چند میلیارد سال سن دارد و چگونه پدید آمده است و در اثر انفجارهای متعدد. پس چرا خدا دروغ می گوید؟ اصلا مگر خدا هم دروغ می گوید؟ چرا خدا از کهکشانها، از سیاره های متعدد، از اینکه یکرروز در کرات دیگر آثار حیات کشف می شود سخنی نگفته است؟ مگر خدا خالق همه چیز و عالم به هر چیزی نیست؟ نمی توان قبول کرد که خدا انسان را آفرید و به او عقل داد تا خودش همه این کارها را انجام دهد. چرا که پدید

آمدن انسان نیز منشا علمی دارد و آنچنان که در کتب مذهبی آمده نیست. تکامل مغز انسان که در نتیجه باعث تکامل دانش او نیز شده نیز کاملاً مادی و علمی می باشد.

چرا دایم از زندگی در آن دنیا سخن گفته می شود؟ آدم به دنیا نمی یاد تا یک روزی بمیرد و برای زندگی پس از مرگ زندگی می کند. چرا باید نقد را ول کنیم و نسیه را بچسبیم؟ اصلاً بر اساس کدام شواهد و دلایل ثابت شده که زندگی پس از مرگ ادامه دارد. بر طبق کدام دلیل مادی و تجربه وجود دنیا و زندگی بعد از مرگ تایید شده است؟ در کتب مذهبی هم دائم تهدید بر این است که اگر چنین و چنان کنید در آن دنیا چنین و چنان می شوید.

قرآن بزرگترین کتاب ترویج و تایید کننده برده داریست. در آن حتی زنان را نیز برده مرد معرفی می کند و از مردان می خواهد که اگر زنانشان مطیع نبودند آنها را کتک زده و تنبیه کند. عده ای می گویند که قرآن در زمانی نازل شده که مردم در عصر جاهلیت بوده اند و تمام گفته های قرآن منطبق بر آن دوره است. مگر خدا به عنوان خالق هستی که اشراف بر همه چیز دارد نباید به چنین موضوعی آگاه باشد؟ اگر قرآن یکیست و برای تمام دوره هاست چرا پاسخگوی نیازهای مردم در تمام دورانها نیست؟ اگر مربوط به عصر جاهلیت است چرا مردم اکنون محکومند و موظفند که از آن پیروی کنند و آن را در زندگی پیاده کنند؟ مگر زن و مرد مخلوق خداوند نیستند؟ چرا در تمام قرآن و در تمام شواهد و کتابهایی که در باره دین های مختلف نگاشته شده زن مورد ستم و تحقیر و فرومایه تر از مرد معرفی شده است؟ اگر خدا خوب است و خیر و صلاح انسانها را می خواهد چرا چنین فرمان داده است؟ چرا در قرآن و دین های گوناگون زنانی که در جهت کسب قدرت بوده اند زنان بد و منفور هستند و الگو زنانی هستند که مطیعترین و سر به زیر ترین در مقابل مردان و جامعه می باشند؟

اگر دین چیز خوبی است و برای هدایت و انسان بودن انسانها آمده است پس چرا آنقدر باعث آزار و اذیت بشر است؟ چرا آنقدر تبعیض بین انسانها مانند کنیز و نوکر و صاحبان آنها و بین زن و مرد را ترویج و تبلیغ می کند؟ چرا جنگ و خونریزی را تبلیغ و تشویق می کند؟ چرا از یک سو می گوید در دین هیچ اجباری نیست و از سوی دیگر می گوید هر که را که کافر است و لامذهب است بگیرید و بکشید؟

مطمئناً این سوالات به ذهن افراد زیادی خطور کرده است. شاید خیلیها به دنبال جوابش نرفته اند و یا حتی از مطرح کردنش هم وحشت داشته اند و شاید آنقدر تبلیغ و ترویج مذهب قوی است که تصور کرده اند اشتباه می کنند و این سوالات ساخته پرداخته ذهنشان است! اما همه این سوالات درست و طبیعی است. دین و خدا به هر حال بر طبق کتب و ادله و تحقیقات متعددی که در باره زندگی بشر از ابتدای پیدایش پدید آمده به این دلیل بوده که انسان چون قادر به تجزیه و تحلیل و حل مسایل و مشکلات پیرامونش نبوده که ناشی از دانش کم بشر بوده است. انسان به این نتیجه رسیده که باید نیرویی موجود باشد که بتواند این مسایل را حل کند و اینگونه خدا پدید آمده است. اما از همان ابتدا که انسانها از نظر علمی خیلی رشد نکرده بودند و بسیار ابتدایی می زیستند اجسامی را به عنوان خدا انتخاب می کردند و آن را پرستش می کردند و فکر می کردند یک قدرت درونی دارد. یعنی خدا را بصورت مادی برای خودشان درست می کردند. یعنی این خواسته در آنها موجود بود که باید یک چیزی باشد که بتوانند آن را ببینند و لمس کنند. بعدها که جوامع طبقاتی شد و عده ای بر عده دیگری حکومت می کردند موضوع خدا و مذهب موجبیت بیشتری پیدا کرد. چرا که دیگر کم دانشی بشر نبود که باعث متوسل شدن به مذهب و خدا می شد بلکه حکومت اقلیتی بر اکثریت ایجاب می کرد که مذهب را برای کنترل مردم و ایجاد خط قرمزهایی برای

مردان باید باشند و این گونه زنان پاکدامن و مومن و مسلمان هستند.

نماز جمعه در دانشگاه که مهد علم و آگاهی است برگزار گردید تا دین بر علم غلبه کند. تعطیلات مهم سال محدود شد به زمان تولد و مرگ امامها و پیغمبران. مراسمهای مرگ و مرثیه امامان با شکوه بیشتری برگزار شد و کم کم تبدیل شد به مراسم اجتماعی. مذهب به تمام تار و پود زندگی مردم نفوذ کرد. حتی خلوت و حریم خصوصی زندگی مردم هم از دست مذهب در امان نماند. مرد سالاری و خرافه و این عقیده که همه چیز دست خدا و خواست خداوند است بیشتر و بیشتر در زندگی مردم رسوخ کرد. اما به هر حال از آنجا که مذهب و راهکارهایش و قوانینش با زندگی مردم و بالاخص با پیشرفت علم و تکنولوژی در تضاد می باشد مذهب برای بسیاری از مردم تنها ظهور بیرونی پیدا کرد. در جمع های خصوصی مذهب جایی نداشت. همه از ترس اجباری بودن آن در اجتماع تظاهر به مومن بودن می کردند. همه تنها در خفا و تاکسی و جمع های معمولی از این صحبت می کردند که سران حکومت خودشان همه کار می کنند و دزدی می کنند، حق و حقوق ملت را بالا می کشند و سر همه چیز کلاه شرعی می گزارند و اینگونه مردم را از دین و ایمان برمی گردانند. تعداد کمی معتقد بودند که اسلام همین است که اینها پیاده می کنند. سرکوبها و اجبارها در همه چیز و حقه کردن تفرکات مذهبی و خرافه در ذهن مردم و برخوردها به بدترین شکل ممکن با کسانی که مخالف با سیاستها بودند همه در چار چوب اسلام قانونی بود.

و اما خیزش اخیر ایران

در خیزشی که در این چند ماهه در ایران صورت گرفت نشانه های مذهب در شعارها و نمادهای اعتراضات و روزهایی که برای برگزاری اعتراضات استفاده می کردند مشاهده می شد اما حملات وحشیانه رژیم و سرکوبهای خشن مردم و جوانان باعث ادامه مبارزات و رادیکال شدن آنها و کمرنگ شدن مذهب شد. مردم فهمیدند که رژیمی که خود ۳۰ سال است دم از دین و مذهب می زند و خود را سرمدار و رهبر مسلمانان دنیا می داند نره ای از انسانیت بویی نبرده و برای حفظ قدرت دست به هر کاری می زند. دین، دین است. دین مردم و حاکمان نباید با هم فرقی داشته باشد اگر درست و واقعی است. مردم تا حدی فهمیده اند که چنین نیست و دین فقط برای خمار نگهداشتن مردم است که موجود است. در تمام این چند ماهه اعتراضات که مردم با چشم خود تمام این کشتارها و سببیت رژیم را دیدند آیا هرگز به این موضوع فکر کردند که خدا کجاست؟ چرا به داد مردم بی گناه نمی رسد؟ چرا با وجود اینکه برای همه واضح بود که مردم حرف حق و درست را می زنند اما اینگونه بیگناه کشته می شوند و کتک می خورند و شکنجه می شوند و خدا کاری نمی کند تا مردم نجات پیدا کنند؟ چرا مثل تمام داستانهایی که در قرآن است که قوم های کافر و گناهکار مورد غضب خدا قرار می گرفتند و به یک بلایی دچار می شدند جمهوری اسلامی به چنین بلایی دچار نشد؟ چون هیچ کدام از این داستانها حقیقت ندارد. چون خدایی موجود نیست. مردم در تمام مبارزاتشان خودشان بودند که می جنگیدند و مقابله می کردند. کسی جز خود مردم به دادشان نمی رسد. خدا از غیب برای مردم کمک نمی فرستد. در تمام این مدت این مردم بودند که به یکدیگر کمک می کردند. جلوی خونریزیها را می گرفتند. مردم را درمان می کردند. به یکدیگر پناه می دادند.

واقعیت این است که اسلام همین است که جمهوری اسلامی در این مدت پیاده کرد و واقعیت دیگر اینکه مردم از ابتدا بر جدایی دین از دولت شعار می دادند و این نشان می داد که خواهان رخت بر بستن مذهب از زندگی و اجتماع هستند، با گسترش اعتراضات کمرنگ شدن مذهب در میان مردم قوت و شدت بیشتری گرفت. اعتراضات روز عاشورا نقطه اوج و عطفی در مبارزات مردم

محدود نمودن آنها بیشتر اشاعه دهند. در عصری که علم آنقدر پیشرفت نموده واقعا مذهب چه جایگاهی دارد. وقتی که دایما سیاره های جدید کشف می شود، پزشکی با سرعت بالایی در حال کشف روشهای درمانهای مختلف برای بیماریهای لاعلاج می باشد، انسان می تواند شبیه سازی کند، می تواند نازایی را درمان کند و تعیین کند که جنینی دختر شود یا پسر، مذهب در کجای زندگی مردم قرار دارد؟ باز هم تاکید می کنم که این حرف که خداست که به انسان عقل داده تا چنین فکر کند و عمل کند قابل قبول نیست. چرا خداوند جلوی مرگ هزاران انسان بیگناه را که در جنگ ها میمیرند را نمی گیرد؟ چرا به داد مردم فلسطین که اینهمه تحت ستم هستند نمی رسد؟ چرا در جنگ افغانستان و عراق دشمن مردم را از بین نمی برد تا اینهمه مردم بیگناه کشته نشوند؟ قابل پذیرش نیست که خدا بندگانش را امتحان می کند. مگر خداوند مریض است که اینهمه مردم را که مخلوق خودش است را آزار می دهد؟ به خدا چه می رسد اگر مردم از امتحانهای دشوار زندگی سر بلند یا شکست خورده بیرون بیایند؟ خداوند بزرگترین مالک و صاحب و فوئدال می باشد که از مردم با عنوان بنده یاد می کند. مردمی که هیچ سلاحی برای دفاع از خود در جنگها ندارند برای چه مورد امتحان الهی قرار می گیرند؟ چرا خواست خدا بود که مردم بسیاری در زلزله بم کشته شوند؟ خدا اگر بزرگ است و مهربان و ارحم الراحمین پس نباید آنقدر مردم را آزار بدهد. اما نه مسئله این نیست. اینها ساخته ذهن بشر است که بصورت سنتی نسل به نسل منتقل شده است و حکومتهای ارتجاعی و حتی امپریالیستی نیز این بنیادگرایی های مذهبی را تقویت نموده اند.

هیچ کدام از اتفاقاتی که در بالا به عنوان نمونه آوردم به خواست خدا نبوده است، بلکه همه به دست انسان و طبیعت انجام شده است و اکنون در بسیاری از نقاط دنیا انسان می تواند زمان زلزله را تشخیص دهد و جلوی تلفات آن را بگیرد.

اکنون به عصر کنونی و مشخص تر به جامعه حال حاضر ایران می پردازیم و حضور و نقش مذهب را بررسی می کنیم. ایران به عنوان یک کشور اسلامی می باشد که دارای یک حکومت سرپای ارتجاعی اسلامی است. اسلام و قوانین آن به کاملترین شکل ممکن در ایران اجرا و پیاده می شود. مذهب و تفرکات مذهبی نیز در این سالها در میان مردم و جوانان رشد بسیاری پیدا کرده است. اما با همه این مسایل این ظاهر ماجرا می باشد. اگر از وجود خدا در زندگی مردم فاکتور بگیریم عده کسانی که تنها مذهب سنتا به آنها منتقل شده و نام مسلمان را پدک می کشند و در عمل معتقد نیستند کم نمی باشد. حکومت جمهوری اسلامی از زمان قدرت گیری پایه های خود را بر مبنای قوانین اسلامی گذارد و آن را در سیاست، ایدئولوژی، فرهنگ، اقتصاد و کلا در زیر بنا و رو بنا به کار برد. در تمام این سالها نیز به شکلهای مختلف در جهت تقویت مذهب و ایده های مذهبی در میان مردم به شکل سیستماتیک برنامه ریزی و کار کرد.

مذهب از زمان پیدایش در میان جوامع انسانی یک رکن مهم در سیاست و حکومت اقلیت بر اکثریت بوده است. در جمهوری اسلامی نیز این مسئله به عریان ترین شکل ممکن ظهور پیدا کرد. اجباری کردن حجاب برای زنان جزو اولیه ترین و مهمترین ارکان اسلامی بود که در جهت محدود نمودن زنان و عقب راندن آنها و تحقیر آنان به کار برده شد. حکومت که نقش مهم زنان در جریان انقلاب ۵۷ دیده بود و از پتانسیل آنان آگاه بود، نمی خواست که این نیمی از جمعیت جامعه روزی برای خود آنها مشکل ساز شود. بعد از حجاب، وضع قوانین اساسی کشور که همه بر پایه اسلام و علیه زنان و کلا مرد سالارانه بود و زنان در آن درجه دوم و چندم محسوب می شدند، صورت گرفت. بر طبق قوانین اسلام و جمهوری اسلامی زنان همیشه تابع و فرمانبردار

Uprising by Muse, قیام با شعر و اندیشه،



"آپ رایزینگ" یکی از بهترین کارها از ۵ آلبوم گروه راک میوز آلترناتیو انگلیسی "مقاومت The Resistance" است. این ترانه در ۷ سپتامبر ۲۰۰۹ در صدر بهترین ها قرار گرفت. تصاویر ویدئویی این موسیقی توسط Hydra و در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۹ به نمایش درآمد. در زیر، این ترانه را می توانید بخوانید و بشنوید:

http://www.youtube.com/watch?v=w_KQmps-Sog&feature=fvst

Muse - Uprising Lyrics

The paranoia is in bloom, the PR
The transmissions will resume
They'll try to push drugs
Keep us all dumbed down and hope that
We will never see the truth around
(So come on!)
Another promise, another scene, another
A package not to keep us trapped in greed
With all the green belts wrapped around our
minds
And endless red tape to keep the truth confined
(So come on!)
Chorus
They will not force us
They will stop degrading us
They will not control us
We will be victorious
Interchanging mind control
Come let the revolution take its toll if you could
Flick the switch and open your third eye, you'd
see that
We should never be afraid to die
www.musicloversgroup.com
(So come on!)
Rise up and take the power back, it's time that
The fat cats had a heart attack, you know that
Their time is coming to an end
We have to unify and watch our flag ascend

بود. تابوی بزرگی از سوی مردم شکسته شد. عاشورا که در تمام این سالها سعی شده بود نماد مبارزه برای دین و اسلام معرفی شود به ضد خود تبدیل شد. مردم از این روز برای مبارزه برای آزادی استفاده کردند. امام حسین در چنین روزی بی معنا بود. آیا واقعا وقتی که جوانان و مردم بی سلاح برای آزادی و آزادی با جان و دل مبارزه می کنند را باید ول کنیم و بچسبیم به ۱۴۰۰ سال پیش که چنین شد و چنان. به همین دلیل رژیم که روی تمام ظالمان تاریخ و به قول مردم بیزید را هم رو سفید نمود، بعد از این ماجرا تنها از همین موضوع یعنی توجه نکردن به روز عاشورا استفاده کرد و آن را در بوق و کرنا کرد تا بتواند افکار تعدادی را به خود جلب کند. چرا که حکومت خوب می داند که اگر مذهب و مقدسات از بین برود یعنی مردم خود را باور می کنند و زیر بار هیچ چیز نمی روند و به قدرت خود واقف خواهند شد و این یعنی سرکوب و چپاول مردم دیگر امکان پذیر نیست. این یعنی مردم را در خلسه نمی توان نگاهداشت. یعنی خرافه و نیرویی دیگر موجود نیست تا مردم به آن امید داشته باشند و خودشان هستند که می توانند همه چیز را تغییر بدهند. در خیزش اخیر در ایران بسیاری از تابوهای مذهبی در ذهن مردم شکسته شد و مهم این بود که در اجتماع، مردم این تابوها را هدف قرار دادند. کسانی که تا دیروز زنان را ضعیفه خطاب می کردند در مبارزات دیدند که زنان چگونه مبارزه می کنند و فهمیدند که واقعیت بر خلاف چیزیست که تا کنون به فکرشان القا شده است. فرهنگ و نگاه مردم در مبارزات کاملا تغییر کرده بود. با اینکه قبلا کلاس آموزشی برای این کار نداشتند اما رفتار با یکدیگر، نگاه به زنان و مبارزاتشان، همبستگیشان در مبارزه ستودنی بود. کسی نمی گفت زنان جلو نیاین، پشت سر مردان باشند و خیلی وقتها زنان لیدر بودند و مردها از آنها متابعت می کردند. زنان نیز همه فاکتورهای یک زن مذهبی را شکستند و به زیر کشیدند. مذهب بیشتر از همه برای زنان غل و زنجیر می باشد. از حجاب دست و پا گیر تا متابعت از مردان بدون در نظر گرفتن توانایی زنان و اینکه نقش زن در درجه اول همسر و مادری مهربان است.

اگر چه هنوز مذهب در میان مردم موجود است اما اتفاقات اخیر بسیار خوشایند و امیدوار کننده است. مذهب باید از زیر بنا و روبا ی زندگی مردم حذف شود. اما این امر با سرکوب و ارباب نیست. بلکه با آموزش و کار فرهنگی با مردم می باشد. با ترویج علم در میان مردم و اثبات اینکه مذهب خرافه است و نه چیز دیگر. ■

خوانندگان گرامی بذر

نامه ها، پیشنهادات و انتقادات شما را دریافت می کنیم که در پیشبرد و ادامه کاری نشریه بذر تأثیر به سزایی دارد. اما با توجه به تراکم کاری و سرعت وقایع اخیر در ایران ما نیاز به همکاری هر چه بیشتر شما داریم تا بتوانیم به بخشی از نیازهای جنبش دانشجویی پاسخ دهیم. از جمله درخواست خوانندگان و فعالین نشریه برای "بررسی تاریخچه احزاب و سازمان ها به ویژه چپ در ایران"، "بررسی تاریخچه انترناسیونال های کمونیستی"، "معرفی رهبران جنبش بین المللی کمونیستی"، "واژه نامه سیاسی"، "معرفی هنرمندان انقلابی مثل ویکتور خارا و ..."، "معرفی جریان های فکری چپ در عرصه جهانی"، "تلفیق کار مخفی و علنی" و ... منتظر همکاری بیشتر شما رفقا و دوستان و خوانندگان بذر هستیم.

bazr1384@gmail.com

دولت و جامعه — بخش دوم

فصلی از کتاب نظریه انقلاب مارکس

جلد اول دولت و بورکراسی

نویسنده هارل درپیر

ترجمه حسن شمس آوری

نشر مرکز - ۱۳۸۲

**۲ - دولت تفکیک می شود**

اجبار قهر آمیز - معمولاً به شکل آخرین راه حل و نه لزوماً به صورت عمل آتی متکی به زور - عاملی در کمونیتته بی دولت بدوی به شمار می آید. (در اصطلاح شناسی ما، می توان آن را اجبار پیش - سیاسی نامید، همان طور که بعداً با پیدایش دولت آن را قدرت سیاسی می توان نامید.) تا زمانی که تهدید در صورت لزوم می تواند به عنوان عاملی برای ایجاد تبعیت به کار رود، در آن صورت مساله بر سر این نخواهد بود که اعمال زور و قهر عملی به کی لازم است.

بنا بر این مساله کلیدی این نیست که آیا تبعیت از سنت ها و قوانین به کمک اجبار قهر آمیز آشکار یا ضمنی به دست می آید؛ تفاوت کلیدی میان جامعه بی دولت و با دولت جای دیگری نهفته است.

فرض کنیم شورای قبیله ای متشکل از همه افراد بالغ (با افراد الغ مذکر) متجاوز به تابو یا متخلفی اجتماعی را محکوم می کند. قضاوت توسط گروه اجتماعی به طور کلی صورت می گیرد؛ این که این عمل چگونه انجام می گیرد، بستگی به این دارد که کمونیتته برای این منظور چگونه سازمان یافته است. انگلس در بحث از تاریخ مارک قدیم آلمانی (یعنی کمونیتته روستایی که بر حول زمین مشترک سازمان یافته)، می نویسد:

در روزگاران اولیه کل اقتدار عمومی (public) در زمان صلح منحصراً قضایی بود و بر انجمن عمومی صده، ایالت یا کل قبیله استوار بود. این محکمه عمومی صرفاً محکمه عمومی مارک بود اما فقط ناظر بر مارک نبود بلکه در حوزه اقتدار عمومی قرار داشت ... صرفاً زمانی که آزادی دموکراتیک باستانی از میان رفت، شارلمان در دادگاه های ایالتی می توانست به جای قضاوت کل انجمن عمومی، از قضاوت ارزیابان عادی (schoffen) استفاده کند که توسط قاضی شاه منصوب می شوند. ۱۰

مجازات به صورتی مشخص توسط کمونیتته به طور کلی اعمال می شد: برای مثال، طرد کردن از اجتماع. روشن است که نوعی اجبار در اینجا وجود دارد، یعنی استفاده از قهر فیزیکی معمولاً به منزله آخرین راه حل، اما این به معنای بازگرداندن شرایط به وضعیت عادی بود.

نکته مهم این است که اجبار توسط کل جامعه اعمال می شود. یعنی از وظائف کل جامعه است. هیچ نهاد بخصوصی مجزا از جمع (collectivity) برای اجرای آن وجود ندارد. «... ساختمان خویشاوندی* از میان جامعه ای پدید آمده بود که تضادهای درونی در آن وجود نداشت و فقط با چنین جامعه ای سازگار بود. این جا جز عقاید عمومی، قدرت به اجبار دیگری نبود.» ۱۱ تجاوز به فرد به معنی تجاوز به منافع گروه اجتماعی بطور کلی است؛ و گروه اجتماعی بلوکی از منافع واحد در برابر متجاوز است. در این

Chorus

They will not force us

They will stop degrading us

They will not control us

We will be victorious

Hey .. hey ... hey .. hey!

(repeat)

Chorus

They will not force us

They will stop degrading us

They will not control us

We will be victorious

Hey .. hey ... hey .. hey!

(repeat)

Song Information**Released** ۷ September ۲۰۰۹**Recorded** ۲۰۰۸ (۲۰۰۸)–۲۰۰۹ (۲۰۰۹) at Lake Como, Italy**Genre** Alternative rock, new prog**Length** ۵:۰۲**Label** Helium ۳, Warner Bros.**Writers** Matthew Bellamy, Christopher Wolstenholme, Dominic Howard**Producer** Muse**بقیه از صفحه ۷**

بی شک برای این کار وجود تشکل مستقل زنان و تقویت نگاه درست به مسئله زن در جامعه و دیگر جنبشهای اجتماعی الزامیست. زمان به سرعت می گذرد و نباید آن را از کف دهیم.

۲۲ بهمن سال ۵۷ سر آغاز وحمله به زنان بود می توانیم ۲۲ بهمن سال ۸۸ را به آغازی در جهت رهایی و آزادی همه زنان تبدیل کنیم.

حجاب برای زنان زندان انفرادی است!**برکن تو این ننگ را حق تو این آزادی است!****این تار عنکبوت را از دور خود رها کن!****راه خودت را از این بنیادگرا جدا کن!****زنان در انقلابند بیزار از این حجابند!****نابودی جانیان به دست ما زنان است!****جمهوری اسلامی کارت دگر تمام است!****حجاب اجباری نمی خوایم! نمی خوایم!****مرگ بر حجاب اجباری!**

۳- دولت محصول توطئه ای طبقاتی نیست

یکی از جوانب تصویر قبلی را که در توسعه بیستر نظریه طبقاتی اهمیت دارد، مورد تأکید قرار می دهیم. دولت صرفاً به منظور اعمال سرکوب طبقاتی یک مرتبه پدید نمی آید.*** صرفاً از هیچ ابداع نمی شود. برعکس، در فقره مذکور انگلس اشاره می کند که اقتدار عمومی باستانی تر عملکرد جدیدی پیدا می کند، عملکردی طبقاتی؛ دولت در نتیجه تحول در نهادی به وجود می آید که قبلاً نقش خاصی بر عهده داشت. سرآغاز دولت، منشاء پیش - سیاسی اش، در عملکردهای ناگزیر جامعه نهفته است. انگلس این نکته را در نامه ای تأکید کرده است:

جامعه کارکردهای مشترک خاصی بوجود می آورد که از آنها نمی تواند چشم بپوشد. اشخاصی که برای این منظور گمارده می شوند شاخه جدیدی از تقسیم کار را در داخل جامعه تشکیل می دهند. این بدانها منافع خاصی می بخشد که از منافع کسانی نیز که بدان ها قدرت اعطاء کرده متمایز است، آنان خود را از افراد اخیر مستقل می کنند - دولت زاده شده است. ۱۴

پس دولت از تقسیم کار در جامعه پدید می آید. البته صرفاً در نتیجه تقسیم جامعه به طبقات پدید می آید، اما ریشه های نهادی اش در فعالیتها و کارکردهای جامعه بی طبقه است. این فرایندی است که در پهنه دراز آهنگ زمان گسترده است. فرمولهای خلاصه وار ممکن است طوری از پیدایش دولت حرف بزنند. که گویی مثل دسته های خود خوانده پلیس به ناگهان از جایی سر برآورده اند است و خام اندیشه تر از این تصور نمی تواند وجود داشته باشد، تصویری که انگلس در آنتی دورنیگ توجه خاصی بدان کرده است. پیدایش دولت فرایند صیورورت تاریخی است، درست مثل پیدایش خود انسان.

همینکه انسانها در اصل از دنیای حیوانی خارج شوند - در معنی محدود کلمه آنان وارد تاریخ می شوند: هنوز نیمه حیوان و وحشی، هنوز در برابر قوای طبیعت بی یاور، هنوز بی خبر از قدرت خود اند؛ و در نتیجه درست مثل حیوانات، خوار و مفلوک اند و قدرت تولیدی بیش از آن ندارند. نوعی برابری در شرایط هستی آنان حاکم است، و سران خانواده ها نیز نوعی برابری در موقعیت اجتماعی دارند - دست کم طبقات اجتماعی غایب است - و این در میان کمونیه های کشاورزی بدوی مردمان متمدن دوره بعد ادامه پیدا کرد.

در همین فرایند است که انگلس سرآغازهای قدرت دولت را می بیند، یعنی در نهادهای پیش از پیدایش دولت:

در هر کدام از این کمونیه های بدوی از همان آغاز منافع مشترکی وجود داشت که پاسداری از آن باید به افرادی محول می شد، البته تحت کنترل کل کمونیه: دآوری درباره منازعات؛ سرکوب سوءاستفاده از قدرت توسط افراد؛ کنترل ذخایر آب بویژه در کشورهای گرمسیری و سرانجام، زمانی که شرایط هنوز مطلقاً بدوی بود، کاردهای مذهبی. چنین اداره هایی را می توان در میان کمونیه های بومی در هر دوره ای یافت

خصوص، تضاد آشتی ناپذیر میان فرد در برابر جامعه است و نه تضاد آشتی ناپذیر یک بخش از اجتماع در بابر بخش دیگر آن. این نوع وضع ابتدایی، زمانی که جامعه به طبقات اجتماعی آنتاگونیستی تقسیم می شود، به شدت دستخوش تغییر می شود. در این حال جامعه دیگر بلوک منافع واحد نیست. اکنون در درون جامعه گروه های ذینفع رقیب وجود دارد. رقیبایی که ریشه ای ساختاری دارند، و آن را نمی توان با نفی بلد یا مجازات افراد از میان برد. این رقیبان همان طبقات اجتماعی اند. در کمونیه قبیله ای با روستایی با مالکیت مشترک زمین ... توزیع نسبتاً مساوی محصولات متداول است؛ هر جا که نابرابری قابل توجهی در توزیع محصولات میان کمونیه ایجاد گردد، نشانه آن است که کمونیه تقسیم درونی خود را آغاز کرده است. ۱۲

یعنی، کمونیه شروع به تقسیم طبقات کرده است. اقتدار سازمان دهنده ای که امور مشترک گروه اجتماعی را تنظیم می کند، اکنون دیگر نمی تواند به منزله نیروی کل کمونیه عمل کند، چون منافع طبقات جدید آشتی ناپذیر است. در عین حال نهادهایی جدید اجبار ضرورت پیدا می کند؛ این نهادها باید نهادهای خاصی باشند - متخصص در اعمال جبر - چون اکنون اجبار باید از سوی بخش اندامواری از جامعه علیه بخش دیگر مورد استفاده قرار گیرد. عقاید عمومی دیگر به عنوان سازمان دهنده نوع قدیمی اجبار عمل نمی کند. این اجبار همراه با سمت گیری طبقاتی صرف نظر از اینکه زور باید غالباً به کار رود یا نه، بیش از پیش بر قهر فیزیکی متکی می شود که خصلتی بی واسطه و علنی دارد.

... نابرابری توزیع در میان افراد و بنابراین تقابل میان غنی و فقیر بیش از پیش آشکار و مشخص می گردد ... اما اختلاف در توزیع موجب بروز اختلاف طبقاتی می شود. جامعه به طبقات تقسیم می شود؛ صاحب امتیاز فاقد دارایی، استثمارگران و استثمارشدگان، حکومت کنندگان و حکومت شوندگان؛ و دولت**، که گروه های ابتدایی کمونیه های قبیله ای واحد در وهله اول صرفاً برای حفظ منافع مشترکشان (مثلاً، آبرسانی در شرق) و برای حفاظت از خود در برابر دشمنان خارجی بدان دست یافته بودند، از این مرحله به بعد بیشتر عملکرد ابقای قهرآمیز شرایط حیات و اعمال سلطه طبقه حاکم بر طبقه محکوم را پیدا می کند.^{۱۳}

طبعاً، قهر برای آنکه بی چیزان را در جای خود نگه دارد و مانع از فروپاشی تقید بردگان شود باید در دسترس باشد (باز: اینکه اعمال قهرکی به کی باید انجام گیرد اهمیتی ندارد). برای این منظور باید هیأت های خاصی از افراد مصلح وجود داشته باشند. برای مثال در جامعه یونان باستان، این امر به معنی وجود خاصی از کمانداران برای پاسداری از بردگان بود. اکنون قدرت اجبار قهرآمیز از کالبد عمومی جامعه تفکیک شده است: این تغییری بنیادی در الگوی کمونیه بدوی است. دولت متولد شده است.

توسعه مناسبات استثماری و سلطه در تولید، مثل برده داری، بود. در واقع، این دو فرآیند همراه و در تعامل با یکدیگر حرکت کرده اند:

در وهله نخست، همه قدرت سیاسی در اصل بر کارکردی اقتصادی و اجتماعی مبتنی است و با تبدیل اعضای جامعه به تولیدکنندگان خصوصی در جریان تجزیه کمونیه بدوی، ابعاد آن بزرگتر می شود، و بدینسان بیش از پیش از اداره کنندگان کارکردهای مشترک جامعه منفک می گردند. در وهله دوم، پس از آنکه قدرت سیاسی خود را از جامعه مستقل کرد و از خادم جامعه به ارباب آن تغییر کرد، دیگر نمی تواند در دو سمت متفاوت عمل کند. ۱۹ [یعنی، یا برفع توسعه اقتصادی یا علیه آن می تواند عمل کند، اما این نکته به مسأله متفاوتی منجر می شود.]

پس دیدیم که در کمونیه بدوی بی دولت، پیشاپیش منافع مشترک و کارکردهای مشترکی وجود دارد، کارکردهای اقتصادی و اجتماعی کل جامعه که اقتداری شبیه اقتدار سیاسی، یعنی همان اقتدار پیش - سیاسی، باید انجام آن را برعهده گیرد. انگلس این اقتدار را «قدرت سیاسی»***** می نامد که با ظهور تقسیم طبقاتی، خود را از کل کمونیه مستقل می کند و «از خادم جامعه به ارباب آن» تغییر می کند. اقتدار پیش - سیاسی خادم کمونیه بود؛ دولت به صورت ارباب جامعه در می آید. در بخش دیگر از آنتی دورینگ، انگلس حکم متقنی درباره نیاز اولیه تقسیم های طبقاتی از دیدگاه وقت آزاد به عنوان نیاز کلی اجتماعی می دهد:

تفکیک جامعه به طبقه استثمار گر و استثمار شده، طبقه حاکم و تحت ستم، پیامد ضروری توسعه نارسا و محدود تولید در زمان های قدیم بود. تا زمانی که کل کار اجتماعی محصولی به بار می آورد که اندکی افزون بر نیازهای ابتدایی برای بقای همگانی است؛ و بنابراین تا زمانی که کار، همه یا تقریباً همه وقت اکثریت جامعه را می گیرد - تا آن زمان، این جامعه بنا به ضرورت به طبقات تقسیم می شود. در کنار این اکثریت عظیم که انحصاراً برده کارند، طبقه ای پدید می آید که از کار مستقیم تولیدی آزاد است، و از امور عمومی جامعه پاسداری می کند: هدایت کار، امور دولتی، قانون، علم و هنر و غیره. بنابراین، این قانون تقسیم کار است که در شالوده تقسیم به طبقات قرار دارد.

توجه داشته باشیم که این ها «امور عمومی جامعه» اند هر چند که صرفاً یک طبقه حاکمه هنوز در موقعیت اجرای آن قرار دارد.

اما این مانع از آن نیست که آن تقسیم به طبقات با توسل به خشونت و غارت، و فریب به انجام نرسد. این مانع از آن نیست که طبقه حاکمه، با پیدا کردن قدرت برتر، اقتدار خود را به قیمت ستم بر طبقه زحمتکش استحکام بخشد و نقش خود را از رهبری اجتماعی به استثمار توده ها تبدیل نکند.^{۲۳}

این «رهبری اجتماعی» پیش از ظهور طبقات و دولت مورد نیاز بود. دولت در جریان بنیادگذاری اش، به انجام وظیفه رهبری اجتماعی ادامه می دهد اما اکنون دیگر سمت و سوی طبقاتی پیدا

در قدیم ترین مارک های آلمان و حتی امروزه در هند. طبعاً برخوردار از درجات معینی از اقتدارند و سر آغازهای قدرت دولت به شمار می آیند.^۱

درست همانطور که انسان شناسان شرح می دهند که چگونه انسان خود را می سازد^۱، اینجا نیز با فرآیندی تاریخی سر و کار داریم که می توان آن را دولت خود را می سازد نامید. انگلس می خواهد نشان دهد که در این فرآیند است که دولت خود را مستقل از جامعه می سازد:

نیروهای تولید به تدریج افزایش می یابد؛ رشد بیشتر جمیعت، میان کمونیه های پراکنده، در این نقطه منافی مشترک و در آن نقطه منافی متضاد می آفریند، و گرهم آبی آنها در واحدهای بزرگتر، به نوبه خود، تقسیم کار جدیدی به وجود می آورد، یعنی تشکیل اندام هایی برای حفاظت از منافع مشترک و نبرد علیه منافع متضاد. این اندام ها که موقعیت خاصی در ارتباط با تک تک کمونیه ها دارند، حتی اگر به دلیل این باشد که آن ها نمایندنده منافع مشترک کل گروه اند - و در شرایط خاصی نیز منافع متضادی با هم دارند - بزودی خود را بیش از پیش مستقل می کنند، هم از طریق توارث کارکردها، که تقریباً چون امری عادی در دنیایی که همه چیز در آن خود به خود روی می دهد پیش می آید، و هم به این دلیل که در اثر ظهور شمار فزاینده ای از تضادها با سایر گروه ها موجودیت شان به صورتی فزاینده اجتناب ناپذیر می شود.^{۱۷}

به این نکته توجه اندکی مبذول شده است که انگلس در اینجا استقلال رشد یابنده این اندام های رهبری (یعنی اقتدارهای پیش - سیاسی) را به رشد تمایزات طبقاتی نسبت نمی دهد. بر عکس، این گرایش، خود انگیزه از درون مجموعه رشد یابنده کمونیه پدیدار می گردد و از روی همین استقلال رشد یابنده اندام های پیش - سیاسی است که انگلس پیدایش طبقه حاکم را مشاهده می کند:

برای ما لازم نیست که در اینجا بررسی کنیم چگونه این استقلال کارکردهای اجتماعی در ارتباط با جامعه با گذشت زمان افزایش یافت تا اینکه بر جامعه تسلط پیدا کرد؛ و چگونه کسی که در اصل خدمتگذار بود در شرایط مساعد به تدریج ارباب شد؛ و چگونه این ارباب بسته به شرایط، تبدیل به مستبد یا ساتراپ شرقی، شاه قبیله یونانی، سرکرده طایفه بِلتی و غیره شد؛ و اینکه در جریان این تغییر و تحولات تا چه حد سرانجام به اعمال زور متوسل شد؛ و سرانجام چگونه این حکومت کنندگان منفرد تبدیل به طبقه حاکمه شدند****. اینجا صرفاً به استقرار این واقعیت می پردازیم که اعمال کارکردهای اجتماعی، همه جا شالوده تفوق سیاسی بود؛ و بعداً این تفوق سیاسی مدتها به حیات خود ادامه داد تا اینکه سرانجام کارکردهای اجتماعی اش به سرانجام رسید.^{۱۸}

انگلس توضیح می دهد که اما کل این جریان صرفاً یکی از آن دو شیوه ای به شمار می رود که «این فرآیند شکل گیری طبقات» در آن روی داد. شیوه دوم، که نیاز به شرح آن در اینجا نیست،

کرده بود. این توطئه نیست؛ بلکه تنها راهی است که جامعه طبقاتی برای انجام کارکردهای مشترک اش در راستای انجام هدف های خاص خود می شناسد.

تا زمانی که جمعیت زحمتکش واقعی چنان مشغول کار ضروری اش بود که هیچ وقت اضافی برای پاسداری از امور مشترک جامعه - هدایت کار، امور دولتی، امور قانونی، هنر، علم و غیره - نداشت، تا همان زمان نیز لازم بود که طبقه خاصی دائماً وجود داشته باشد و رها از کار عملی باشد تا این امور را انجام دهد؛ و این طبقه بنا به منافع خاص خود، هرگز در تحمیل بار هر چه سنگین تر بر دوش توده های زحمت کش تردیدی به خود راه نداد.^{۲۴}

۴- دولت به منزله روبنا

این مطلب ادامه دارد ...

* - Gentile : مربوط به gens (طایفه یا گروه خویشاوندی) در جوامع بدوی

** - در این مرحله منظور انگلس همان است که ما سلف پیش - سیاسی دولت توسعه یافته می نامیم. از نظر صوری، این نشانه عدم دقت در اصطلاحات است که آشکارا ناشی از این واقعیت است که وی هیچ نام متفاوتی برای این نهاد نداد و به گذار می نگرید؛ اما اندیشه کاملاً روشن است. انگلس مجدداً به این نکته در ذیل خواهد پرداخت.

*** - برای آشنایی با نخستین بیان این اندیشه در ایدئولوژی آلمانی بنگرید به فصل ۸، ص ۲۰۵.

**** - در فصل ۲۱ دوباره به این فقره مهم باز خواهیم گشت.

***** - این جا مورد دیگری از عدم دقت اصطلاح شناختی دیده می شود که قبلاً بدان اشاره کردیم. عملاً این قدرت پیش - سیاسی است که خود را مستقل کرده و تبدیل به نهادی سیاسی، یعنی دولت، می شود. چنان چه کل آن نظریه های مارکس شناسانه ای که بر همین مبنای ضعیف طرح شده اند و وجود دو یا سه «نظریه گوناگون دولت» را در اندیشه های انگلس به اثبات می رسانند، در میان نبود، تذکر این نکته زائد می نمود. باید به خاطر داشت که تحول از پیش - حکومت به دولت کمابیش مستلزم دوره گسترده ای از شکل های انتقالی است؛ انگلس درباره این انتقال و گذار یک بار از عبارت «دولت نوباوه» نیز استفاده کرده است. ۲۰ فقره ای را شبیه فقره اخیری که ذکر شده، می توان در میان آثار بعدی انگلس یافت:

جامعه در اصل از طریق تقسیم ساده کار، اندام های خاص خود را برای پاسداری از منافع مشترک شان آفریده بود. اما این اندام ها، که در راس شان قدرت دولتی قرار داشت، در جریان زمان، و در پیگیری منافع خاص خودشان، خود را از خادمان جامعه به اربابان آن تبدیل کردند. ۲۱

آشکار است که انگلس در این جا شکل های انتقالی را در جریان پیدایش دولت بررسی می کند. همین نکته در خصوص فقره مشابهی در رساله لودویگ فوئر باخ مصداق دارد، که در آن شکل های انتقالی قدرت دولتی - قدرتی که هنوز عمدتاً ابزار طبقاتی نبوده بلکه خود را از جامعه مستقل کرده است - به صورت علنی طرح شده است. ۲۲

۱۰. E : Mark, in E : peas. War GER. (۵۶), ۱۷۰-۱۷۱
 ۱۱. E: orig.fam, in ME:SW ۳:۳۲۵
 ۱۲. E: Anti-Duhr.(۵۹), ۲۰۴
 ۱۳. Ibid, ۲۰۵.
 ۱۴. Ltr, E to C.Schmidt, ۲۷ Oct. ۱۸۹۰? In ME:SC, ۴۲۱
 ۱۵. E Anti - Duhr.(۵۹), ۲۴۷
 ۱۶ - این عنوان کتابی جالب اثر گودرون چاپلند است.
 v.Gordon Childe (London, ۱۹۳۶ ; N.Y. ۱۹۵۱)
 ۱۷. E: Anti -duhr. (۵۹), ۲۴۷-۲۴۸
 ۱۸. Ibid, ۲۴۸
 ۱۹. Ibid, ۲۵۲
 ۲۰. Orig. Fam. In ME:SW ۲:۱۸۷
 ۲۱. E: intro.Civ. War Fr. In ME:SW ۲:۱۸۷
 ۲۲. E. L. Feuerbach, in ME:SW ۳:۳۷۱
 ۲۳. E: Anti -duhr. (۵۹), ۳۸۸
 ۲۴. Ibid, ۲۵۱

خوانندگان گرامی بذر

در زیر یک وبلاگ و یک لینک جالب را معرفی می کنیم :

نمایشنامه "کارل مارکس و بازگشت او" اثر هاوارد زین
 ترجمه تراب حق شناس و حبیب ساعی

<http://www.peykarandeesh.org/book/pdf/Marx-In-Soho.pdf>

چندعکس دوران انقلاب -عکس هایی از

حسین مهینی

برای تماشای عکسها به آدرس های زیر مراجعه کنید:

عکس های گروه ۱

<http://www.hosseinmahini.com/iran-revolution/۱/>

عکس های گروه ۲

<http://www.hosseinmahini.com/iran-revolution/۲/>

عکس های گروه ۳

<http://www.hosseinmahini.com/iran-revolution/۳/>